



استاد مهندس کریم پیر نیا و اصول معماری سنتی ایران

پدیدآورده (ها) : پیر نیا، محمد کریم؛ چمران، مهدی؛ حجت، مهدی؛ آیت الله زاده شیرازی، باقر
میان رشته ای :: کیهان فرهنگی :: خرداد 1364 - شماره 15
از 3 تا 13

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/17803>

دانلود شده توسط : Maryam Heydarkhani

تاریخ دانلود : 10/06/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنا بر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir



استاد مهندسی کریم پیرنیا

و اصول معماری سنتی ایران

اشاره:

بی‌شک در ساخت اماکن شهری و روستایی و نیز در طراحی محیط و شهرسازی می‌بایست اصول و مبانی معماری سنتی ایران اسلامی ملحوظ گردد، زیرا از کان شکل‌دهنده این معماری که صدها سال سابقه تاریخی را در بر گرفته است، نمونه‌ای از بازتاب اندیشه مسلمانان و یا به عبارت دیگر «تبلور فلسفه زیستی مبتنی بر مکتب اسلام» را متجسم می‌گرداند، به نوعی که هر بنا از ذهنیت عقیدتی، شیوه معیشت، عوامل جغرافیایی و آداب و سنن بومی هر محیط نشأت می‌گیرد، و بر این اساس است که معماری از ارکان اصلی میراث فرهنگی هر تمدن بشری به حساب می‌آید.

علاوه بر اینکه باید نسبت به حفظ، مرمت و احیای ساختمانها و بناهای گذشته کوشید، بایستی با توجه به گسترش روزافزون امروزه شهرها و کیفیت ساختار اجتماعی، اقتصادی، سیاسی جامعه، اصول و مبانی آن معماری کهن را به معماری نوین منتقل نمود و بدیهی است این ارتباط باید هر چه ریشه‌ای‌تر و اساسی‌تر صورت پذیرد و از تقلید، صور و ظواهر بدون توجه به محتوی و اصول این اشکال پرهیز شود.

هجوم غربزدگی به همراه ثروت‌های بادآورده کلان-بر پایه خط مشی و سیاست‌گذاری نظام وابسته شاهی-نوعی از معماری را برای مردم ما به ارمغان آورد که چنان نوزادی نسامشروع و بی‌هویت- در مدت کوتاهی به همه جا پا کشید و در کنار آن اگر توجهی هم بود، بیشتر به آثار و بناهای قبل از اسلام ایران تکیه می‌شد، گویا تمدن اسلامی اثر قابل‌عرضه‌ای نداشته و آنچه که بوده است کاخهای هخامنشی و چهارطاقی‌های ساسانی است. دانشکده‌های معماری و شهرسازی

هم، تمام هم‌و‌ع‌شان آموزش سبکهای رومی و یونانی به دانشجویان و استفاده از مصالح ساختمانی وارداتی بود، بطوری که مهندس معمار ایرانی، بیشتر با شیوه سرستونهای فلان دوره یونان آشنا بود تا شیوه معماری مسجدی که در شهر خودش صدها سال پابرجا و ماندگار، جلوه‌گری داشت، و در این میان معماران بزرگ سنتی که نسل به نسل رازها و اصول بنایی را به کار می‌بستند، لاجرم فراموش شدند و به خاطر بی‌توجهی، قدرناشناسی و حتی تحقیر به افسانه‌ها پیوستند. به هر حال نتیجه این شد که اکنون عموماً بافت

ساختمانهای کشور مغایر با استقلال و نامتناسب با مبانی فرهنگی مردم است و اندک جریان زلالی که هنوز در حفظ بناهای دوران اسلامی و انتقال اصول آن در معماری امروزی مشاهده می‌شود، مرسوم زحمات و پایداری شخصیت‌هایی است که تمام وجود و سرمایه عمرشان را وقف این هدف مقدس نمودند از میان این گروه می‌توان استاد دانشمند مهندس کریم پیرنیا، پیرمعماری سنتی ایران را نام آورد، ایشان در مورد زندگی خود می‌گویند: «بنده پدرم نائینی و مادرم یزدی است، در یزد زاده شدم و همانجا دیپلم گرفتم در سال ۱۳۱۹ به تهران آمدم، علاقه عجیبی به ساختمانها و بناهای شهر خودم داشتم و فکر کردم در رشته معماری تحصیل کنم. در این سال برای نخستین بار دانشکده هنرهای زیبا دایر شده بود و من در همان دوره اول قبول شدم. محل دانشکده هم مدرسه سروری و مدرسه سپهسالار قدیم بود. رئیس دانشکده «گذار» بود که رئیس باستانشناسی بود و چنداستاد دیگر فرانسوی مثل «سپرو» که دانشمندی ایران‌شناس بود و معماری اسلامی ایران را بخصوص خیلی خوب می‌شناخت و برای کتاب کاروانسراهای تحقیق می‌کرد و در همه خرابه‌های این کاروانسراها - که کسی جرأت نداشت پا به آن بگذارد - به تنهایی می‌رفت و نقشه برمی‌داشت. چند استاد ایرانی هم بودند، مثل مرحوم مهندس فروغی، اما اکثر استادانمان فرانسوی بودند. سال دوم به زیرزمین دانشکده فنی منتقل شدیم و درس معماری را ادامه دادیم، از همان روزها چون بنده در شهر قشنگ یزد زاده و بزرگ شده بودم درسهایی را که به ما می‌دادند نمی‌پذیرفتم، باینکه تقریباً مجبور بودیم حتی از روشهای کلاسیک یونان در طرح‌ها مان پیروی کنیم اما من اینکار را نکردم و کم‌کم به این فکر افتادم که باید سراغ معمارهای قدیم رفت. حدوداً در سال ۱۳۲۴ بود که شروع کردم به تحقیق و استفاده از تجربیات و علم و دانش این معماران قدیمی - که یاد همگی‌شان بخیرباد - معمارانی نظیر استاد ابوالقاسم صابری، استاد معارفی، استاد حسینعلی معروفی که هر کدامشان به اندازه دانشگاهی علم و هندسه و هنر داشتند».

استاد پیرنیا، در طول سالیان توانستند در دو جنبه ارزشمند، بسیار موثر باشند، جنبه اول طراحی و ساختمان‌سازی است که بعنوان مسئول دفتر فنی وزارت فرهنگ، به سرپرستی ایشان مدارس ارزان و محکم و زیبایی ساخته شد - از آن جمله مدرسی است که

در گوشه و کنار تهران و شهرستانها تابلویی از کاشی دارد - این مهم از محل ۵ درصد درآمد شهرداری برای فرهنگ زیر نظر مستقیم ایشان طراحی و اقدام شد. در سال ۱۳۴۵ که سازمان ملی حفاظت آثار باستانی تشکیل می‌شود ایشان با عنوان معاونت فنی این سازمان مشغول کار و تحقیق جدی در زمینه معماری سنتی و شیوه‌های مرمت و نگهداری بناهای اسلامی ایران شدند که جنبه دوم کار ذی‌قیمت ایشان است و نتیجه آن دهها مقاله تحقیقی و رسائل مختلف پیرامون معماری ایران و هنرهای وابسته به آن است که در مجلات مختلف از جمله مجله باستان‌شناسی و هنر و هنرمند و نیز کتاب‌ها و روابط ایران درج است. علاوه بر آن از سخنرانیهای علمی و بسیار ارزنده ایشان در دانشگاههای مختلف باید یاد کرد. مرمت صدها ساختمان و بنای قدیمی از جمله کتیبه سردر حضرت عبدالعظیم و مرمت صندوق کاشی مزار حضرت معصومه و کتیبه مسجد جامع بروجرد و کشف مسجد حاج فهرج از دیگر خدمات ماندگار ایشان است. خود استاد در این باره می‌گوید: «گفته می‌شود بنده مسجد فهرج را کشف کرده‌ام این مسجد گم نشده بود تا کسی آن را کشف کند منتهی کسی به آن توجه نکرده بود، من با تحقیقاتی که کردم برای اولین بار مسجدی را معرفی کردم که متعلق به نیمه اول قرن اول هجری است. قدیمیترین مسجدی که در ایران و شاید در دنیا بدون هیچ گونه پیرایه‌ای دست نخورده باقی مانده است. بعدها از تمام دنیا برای دیدن و مطالعه این مسجد به فهرج آمدند و اهمیت فوق‌العاده‌ای که این مسجد داشت، مشخص شد، حالا خوشبختانه بسیار خوب هم تعمیر شده و یکی از افتخارات بزرگ ماست که در نیمه اول قرن اول هجری مسجدی داریم که سراپا از خشت و گل و هنوز قابل استفاده است».

استاد درباره مناره‌ها و ساختمانهایی که مرمت کرده‌اند و کتیبه‌هایی که در کاوشها پیدا کرده‌اند خاطرات گرانقدری دارند که امیدواریم در فرصتهای بعد از محضرشان استفاده کنیم. اینک با تشکر از حضرت ایشان و دیگر آقایان و اساتید محترم که دعوت ما را برای دنبال کردن بحث مورد نظر پذیرفتند و با ذکر این نکته اشاره را پایان می‌بریم که از همه صاحب‌نظران علاقمند به روشن شدن این بحث تقاضا داریم نظرات و آراء خویش را به گیهان فرهنگی ارسال دارند، تا ان شاء الله بتوان از این رهگذر «اصول معماری سنتی ایران و کیفیت استفاده آن در معماری جدید» را دریافت.

کیهان فرهنگی: با اجازه اساتید، در این جلسه می‌خواهیم پیرامون اصول معماری سنتی ایران اسلامی گفتگو کنیم، بلکه بشود این اصول را که در طول تاریخ معماری حاکم بوده است با توجه به اصالت و ارزش والایی که دارد و بدون شک منطبق با فرهنگ اسلامی ما هم است، در ساخت و عمران نوین شهرها و روستاها به کار ببریم، یعنی بتوان جریانی را در شهرهای بزرگ و همچنین شهرهای کوچک از نظر معماری به وجود آورد که هم متناسب با دنیای نوین معماری و هم با اصول معماری اصیل خودمان باشد. با توجه به مطالعات، سوابق کار و تسلطی که استاد پیرنیا در این زمینه دارند، تقاضا داریم آن اصول را تا آنجا که مقدور است بیان کنند. آقایان دیگر هم در همین زمینه توضیح خواهند داد. امیدواریم در این جلسه بتوانیم بحث جامع و مفیدی درباره این مطلب برای خوانندگان داشته باشیم.

استاد پیرنیا: قبلاً باید این را عرض کنم که من از خودم هیچ ندارم و فقط کسی هستم که می‌خواهد پیام معماران قدیم را - که یا خود زمینه نداشته‌اند و یا کسی سراغ آنها نرفته است - تحویل آقایان معماران جدید بدهد.

به نظر من - البته حمل بر تعصب نشود - از ۴ مکتب معروف هنر اسلامی که سه تای آن خیلی هم بارور است مکتب ایرانی اسلام از همه آنها وسیعتر است. آن سه مکتب دیگر یکی مکتب مصری است که مرکزش مصر است که بر مبنای معماری قدیمی مصر استوار است، و بنده به خودم اجازه نمی‌دهم که راجع به این مکتب صحبت کنم. درباره این مکتب بسیار زیاد صحبت شده چه به وسیله خود مصریها و چه به وسیله خارجی‌ها که در این زمینه، خیلی کار کرده‌اند. یکی دیگر مکتب شام است که از قسمت غربی ترکیه - یعنی از نزدیک ما - شروع می‌شود و شام قدیم، سوریه و اردن و لبنان و فلسطین را در بر می‌گیرد و تا حجاز پیش می‌رود و در آنجا به معماری مکتب مصر بر می‌خورد. سومی مکتب مغرب است که این هم یک ریشه ایرانی دارد، هم از لحاظ تاریخی و هم از نظر کسانی که این هنر را به مغرب منتقل کرده‌اند. این مکتب تمام مغرب عربی قدیم یعنی مراکش و تونس و لیبی و الجزایر را در بر می‌گیرد و دو شعبه می‌شود

که یک شعبه اش، شعبه اندلس است، که آن هم جزو مکتب مغرب می‌باشد که مکتب بسیار وسیعی است و بسیار هم روی آن کار شده است. این مکتب نفوذش را به طرف شرق خیلی پیش نیاورده و همانجا روبرو غرب منتشر شده و پربارتر از همه - همانطور که عرض شد - مکتب ایران اسلامی است نه اینکه این عقیده بنده باشد، کتب که راجع به هنر اسلامی در هر رشته‌ای نوشته می‌شود می‌بینید ۲ و ۳ عکس از سوریه و مصر با همه پرباریش هست و مابقی جملگی تعلق به ایران، هندوستان و یابین النهرین دارد. این مکتب اولاً وسعتش از لحاظ جغرافیایی بسیار زیاد است. از بین النهرین شروع می‌شود، از ایران فعلی عبور می‌کند، تمام ایران قدیم و خراسان بزرگ را در بر می‌گیرد، از آمودریا و کوههای قفقاز بگیرد تا جنوب در مسقط، اتر می‌گذارد. از این طرف هم که می‌دانید افغانستان و پاکستان و هندوستان را تا اندونزی فراچنگ می‌آورد و طوری است که مثلاً اگر شما کتاب تاریخ هنر هند را مطالعه می‌کنید، دفعاتاً از معماری هند که به معماری ایران می‌رود، اصلاً دنیای آن معماری تغییر می‌کند و تأثیر معماری ایران ظاهر می‌شود و البته منکر این

نمی‌توان شد که آثار محلی تأثیری بر آنها گذاشته، چنانکه در شهرهای مختلف مآثر گذاشته است. مانند شیوه معماری یزد و ناشان و نائین - که خودش جزو یزد است - با هم تفاوت‌های اندکی دارند و لسی بطور کلی از لحاظ اصول یکی هستند.

درباره این مکتب مهم است که به خودم اجازه می‌دهم پیغام گذشته آن را تا آنجا که دریافتام بدون کم و کاست تحویل بدهم. اینها را باید دانشمندان جوان ماتبلیغ کنند ولی بنده به خودم هم حق این کار را نمی‌دهم. یک دوستی داشتم که هم شاگردیم بود، اسمش محمود و آدم خیلی بامزه‌ای بود مثل بسیاری دیگر از کاشانیها، ایشان یک روز در موقعی که کلاسمان در مدرسه مروی و سپهسالار قدیم بود، گفت: کریم! می‌دانی من و توبه در اینجا نمی‌خوریم، اسم من محمود است و اسم تو هم محمد کریم. مهندس به این دو اسم نمی‌خورد و خودش رفت و تاجر شد. این است که بنده استعداد و قابلیت این را ندارم که برای اینها تبلیغی بکنم. ولی باید آقایان اساتید جوان روی اینها تحقیق و مذاقه کنند. این هنر ما، اصولی دارد که اگر هنرمند از

آن منحرف نشود و در راه نادرست نیفتد، بخصوص با این سلیقه‌هایی که به ما تحمیل شده است، هر خطی که بکشد و هر چه بسازد اسلامی است. واقعاً باید ببینیم



خودمان چه داریم و اگر منطقی نیست آن را با دلیل رد کنیم و اگر منطقی است، دنباله‌اش را بگیریم این‌گونه که باشد هیچ گاه این پیوند گسستنی نیست و همیشه ادامه دارد. به هر حال، آن اصول را اگر بخواهیم بررسی کنیم، می‌بینیم در این ۴ شیوه معروف معماری ایران بعد از اسلام که خراسانی، آذری، رازی و اصفهانی است تمام این اصول سر جایش باقی است و هیچ‌گونه تغییری نکرده است. الان هم نباید تغییر پیدا کند. اینها را که آدم در نظر بگیرد می‌تواند دنباله آن را بگیرد و این رشته‌پاره شده و گسسته از هم را دوباره به یکدیگر گره بزند. البته این پارگی و ستردگی فقط در هنر معماری نیست، در نقاشی و شعر و ادبیات هم هست باید از صد و بیست سال پیش پاره شده این دو را با یکدیگر گره زد و دنباله‌اش را گرفت، منتها اگر راه نادرست پیموده شود نتیجه عکس می‌دهد. مثلاً اگر ما بخواهیم جایی را نوسازی کنیم و از معماری اسلامی استفاده کنیم، فکر می‌کنند که معماری اسلامی حتماً باید گنبد و مناره داشته باشد و در گنبدش هم از کاشی استفاده شده باشد و پنجره‌هایش هم قوس وار باشد و گوشه‌هایش هم کج و ۸ ضلعی باشد. این حرفها اصلاً مطرح نیست.

آنچه وظیفه دارم همه جا بگویم این است که هنر ایران بعد از اسلام اعم از معماری، نقاشی و صنایع

دستی، پنج اصل مهم دارد که اینها اگر رعایت شود آنگاه می‌توان از هنر اسلامی دم زد.

قبل از همه مردم‌داری است، وقتی یک معمار قدیمی را می‌برید در یک اتاق قدیمی که متناسب نیست و از او می‌پرسید که این اتاق چه عیبی دارد؟ می‌گوید: مردم دار نیست یعنی مقیاس انسانی ندارد. این خیلی مهم است، شما اگر مثلاً یک سه دری خانه‌های

یزد یا کاشان را بنگرید که جای خواب یک زن و شوهر با بچه‌شان است، می‌بینید آن خانه‌ها سه خوابه است و خوابگاهها را که کمتر با آن سروکار داشته‌اند در طاقچه بلند گذاشته‌اند و بعداً دور آن را خط کشیده‌اند و به همان اندازه ساخته‌اند، از لحاظ مساحت هم درست از آنجایی که لازم نبوده، از همان جا خط کشیده‌اند و به همان جا محدودش کرده‌اند. از لحاظ ارتفاع درست آن چیزی است که باید داشته باشند، نه یک ذره زیاد نه یک ذره کم و باور بفرمایید که گاهی اوقات این دقت به سانتیمتر می‌خورد و اینها را بنده می‌توانم روی کاغذ و با عکس نشان بدهم. فرض بفرمایید مقیاس اتاق خواب چیزی است در حدود ۴/۲۰ در ۳/۷۰ که الان هم در هتلهای می‌بینیم که اتاق خوابها به همین اندازه است یعنی به همین نتیجه رسیده‌اند. از لحاظ ارتفاع هم درست همان ارتفاعی است که نزدیک ۲/۸۰ است. همان ارتفاعی است که الان معماری مدرن هم در همه جا پذیرفته است، واقعاً عرض می‌کنم که معماری اینها - یعنی افراد مورد نظر - را کنار یکدیگر گذاشته و دورش را به اندازه لازم خط کشیده، این طور شده که این خانه در خور آدمی شده است.

هیچ وقت یک معمار ایرانی نپایه یک سالن سینما بسازد و اسمش را اتاق خواب بگذارد. درست آن چیزی را ساخته که به اندازه و به قاعده بوده است. وقتی وارد راهرو می‌شوید یک در دارد که روی رویش در پستو است و مثلاً جایی که دیوار کلفت بوده دولا بچه در آورده و جایی که دیوار کلفت نبوده طاقچه در آورده است. آنجا از لحاظ نیارش و استاتیک بنا - که خیلی به آن اهمیت می‌دادند - اندازه‌اش مشخص و بر اساس منطق است نه هوس تا کسی بتواند آن را تغییر بدهد و لسی در همان پنج دری که می‌رویم جایش تغییر می‌کند یا در اتاق ارسی اندازه‌اش تغییر می‌کند. اینها همه، همین طور است که گویی واقعاً معمار آدمها را در داخل اتاق گذارده و دورش را خط کشیده است. در مدرسه و مسجد هم بسندین گونه است. مثلاً

مدرسه «خان شیخ‌راز» را در نظر بگیرید. البته آن خدا بی‌امر از استاد بزرگ حسین شعاع شیرازی، شیفته و دیوانه اهل بیت بوده است، هیچ اصراری نبوده که اعداد مقدس را در معماری بگنجانند نه کسی او را مجبور کرده و نه داعیه چنین کاری را داشته است ولی خود به خود این مشقت را بر خود تحمیل کرده تا به آن عشقش برسد و چند عدد مقدس را در معماریش بگنجانند. اینجا ۹۲ حجره دارد که عددش اسم مقدس پیغمبر است، ۱۲ راهرو دارد. تناسب خود اینها با یکدیگر را ببینید، راهرو، جایی است که آدمی را به قسمتهای مختلف هدایت می‌کند با ۲ رواق در طبقه دومش که می‌شود ۱۴ تا، تعداد مدرس‌هایش ۵ تا است یک مسجد دارد، اینها را که با هم جمع می‌کنید می‌شود ۱۱۰ تا با ۴ تا اتاق خادم و مؤذن ۱۱۴ می‌شود. تمام اعداد مقدس اسلامی را در این مدرسه آورده است. ۱۱۴، تعداد سوره‌های قرآن کریم است، او هیچ اجباری نداشته که چنین کند ولی او عاشق و شیفته بوده، نوعی من قبل از اینکه بگوید بابا و ماما می‌گوید علی، نه کسی به او یاد داده و نه به او تلقین کرده‌اند. این درخونش است و می‌داند. این بابا هم این کار را کرده است. از اینها که بگذریم، در این مدرسه فقط فضا برای درس خواندن است. یک محوطه

باغ مانند، مثل بهشت در وسط و دورش را حجره قرار داده است، طلبه‌های که از حجره‌اش بیرون می‌آید تا به سراغ همشاگردش برود و با او بحث کند در آن صفا و ایوانچه جلوی او قرار می‌گیرد. حجره درست به اندازه نیاز آدم است، یک طرفش رختکن است و طرف دیگرش جای بخاری است بعد پستو است. معماری ارتفاع استفاده می‌کند و پستوی دو طبقه می‌سازد. طبقه پائینش انبار و آشپزخانه است و با چند تا پله بالا می‌رود تا به جای خلوتی که پنجره‌هایش رو به باغ باز می‌شود. و جای بسیار خوبی برای درس خواندن و مطالعه و تفکر کردن است. می‌رسد. این را می‌گویند مردم‌داری مثلاً این مدرسه از طبقه بالا پیش به جای راهرو و رواق که در پشت انداخته، به طرف باغ و حجره‌ها بزرگتر شده و متعلق به کسانی است که تحصیلات ابتدایی را طی کرده‌اند یا مثلاً درس «خارج» می‌خوانند. آن ایوان که رو به حیاط است از طرف حیاط به آن دسترسی نیست و جایی است که اگر بخواهند چیزهایی آنجا بگذارند، می‌توانند و حکم پستو را پیدا می‌کند. حالا بیاییم و این مدرسه را برداریم و عکسش کنیم و درست مثل هتل یک راهرو بیاندازیم در وسط، اتاق‌هایی هم در این سو و آن سویش بسازیم و توالت و حمام هم در آنجا قرار بدهیم و کاری کنیم که آدمی از فرط تنبلی هیچ گاه از اتاق خارج نشود، در حالیکه حتی در مدارس جدید هم که در اروپا و آمریکا ساخته شده، متخصصین تعلیم و تربیت به این نتیجه رسیده‌اند که توالت و حمام را باید از اتاق جدا کرد تا شاگرد از اتاقش خارج شود و به هوای آزاد بیاید و این عیناً همانطور است. مدرسه خان شیراز، ۶ راه دارد که به توالت و دستشویی و رختشویی که در زیرزمین بوده منتهی می‌شود. حالا بیاییم این ساختمان را به هتل تبدیلش کنیم، طلبه‌ها چه زمانی همدیگر را می‌بینند؟ درست مثل خانه من است که در آپارتمان بغل دستیم همسایه‌ام را نمی‌شناسم و هرگز او را ندیده‌ام. اوبه پارکینگ می‌آید و سوار اتومبیلش می‌شود و می‌رود.

من هم سرم را زیر می‌اندازم و می‌روم تا زودتر به خیابان برسم. اصلاً کاری به همسایه بغلی ندارم. بنده معتقدم اگر الان هم بخواهیم مدرسه‌ای بسازیم باید به همان گونه سابق باشد.

اگر این طور نباشد دیگر اسلامی نیست، دیگر مدرسه نیست. چیز دیگری است. این مردم‌داری که در تمام چیزها در نظر می‌گرفتند، چه در باغ‌سازی، چه در ساختن مسجد و مدرسه، چه در خانه و چه در هر بنایی آن را رعایت می‌کردند اصل خیلی مهمی بوده است.

اصل دوم، خودبستگی است. یکی از آقایان به من ایراد می‌گرفت که این اداها چیست و خودبستگی چه صیغه‌ای است؟ گفتم: یادم است که ۶۰ سال پیش پدر خدایا برزم اصرار داشت که بعضی از اشعار شعرای شیعه را حفظ کنم یکی از آنها این شعر امیر معزی است که من از ۶۰ سال پیش حفظ بوده‌ام:

مراشفاعت این چند تن بسندت بسندت بسندت بسندت

بنابراین، گذشتگان به این خودبستگی بسیار اهمیت می‌دادند و اصطلاحاتی که در کنار این کلمه هست، نشان می‌دهد که تا چه اندازه خود را راحت کرده بودند. یک معمار اهل کاشان پایزدهیچ گاه راضی نمی‌شود که سیمان از یک شهر دیگر بیاورد و او شروع به کار کند. اگر واقعاً چیز لازمی بود از آن سردنیامی‌آورد ولی اگر می‌توانست از اطراف خودش تهیه کند اولی‌تر بود. او حتی سنگ‌آهک را از نزدیکترین کوهی که دم دستش بود پیدا می‌کرد. خاک‌رس را پیدا می‌کرد، ولی گاهی یکی از مصالح مثل آجر را نمی‌توانست به کار ببرد. مثل شیراز که خاکش آجر نمی‌گیرد و همیشه آجر را از جاهای دیگری آوردند و تا زمان کریمخان چنین می‌کردند و الان هم آجر شیراز از اصفهان می‌آید. حالا

جایی را در نظر بگیرید مثل مسجد فهرج که در سال ۴۵ هـ. ق ساخته شده و از قدیمی‌ترین مساجد دنیاست که برجای مانده وقتی آن را نگاه کنید، می‌بینید که همه چیزش را از همان محل تهیه کرده، اگر گاه نداشته که گاه گل بسازد. چه برای نماز و چه گاه گل معمولی برای اندود. خارشتر را دست‌ساز کرده و از آن گاه گل ساخته‌اند که از خود گاه گل هم بهتر شده است، و می‌دانید که به این «خار» «ژاز» می‌گویند و ژاز خرابی بی‌معنی است.

می‌جویند جویده نمی‌شود، و همچنین حشرات و حیوانات موزی روی آن اثر نمی‌گذارند. شما بناهای دیگر یزد و کاشان را که می‌بینید، کاههای توی گاه گل را خورده‌اند با آنکه آنها را تعمیر کرده‌اند. آقای مهندسی می‌گفت که کاههای تمام این بناهای جدید را موریا نه خورده است، در صورتی که مسجد فهرج با آن عمرش سالم مانده. در همانجا بنایی است به نام شهدای فهرج که سر و بسیار زیبایی هم دارد. که متأسفانه خشک شده. در آنجا از یار تگای

قرار دارد. یکی از کسانی را که در آنجا دفن کرده‌اند ظاهراً وحشی قاتل حمزه سیدالشهدا است که بعد از اسلام به اینجا می‌آید و کشته می‌شود و یگری هم خواهرزاده حضرت امیرالمؤمنین است. اینجا، دیده می‌شود که در خود بنا هم‌ماش خشت و چینه است نمای آن هم گاه گل است. البته باریک روان و ژاز، همان که به جای گاه گل می‌کردند و گل رس. فقط می‌مانده که اینجا را چه کنند؟ چون نمی‌توانستند از آن مصالح استفاده کنند، ببینید که چه حسن سلیقه‌ای به خرج داده است، در سیل‌هایی که در بیابان و کویر می‌آید و سنگریزه‌های کوچک رنگارنگ با خودش می‌آورد او این سنگها را نشانده و از آن استفاده کرده، و چقدر هم زیبا کار کرده، واقعا یک تابلوی نقاشی است. آدمی وقتی اینها را می‌بیند در می‌یابد که اینها چگونه برای هر چیز کوچکی فکر می‌کردند و این نشأت یافته از تربیت اسلامی‌شان بود. اصل دیگری که باید عرض کنم «درون گرایی» است.

خیلی تعجب می‌کنیم وقتی می‌بینیم که قرآن صراحتاً به مامعماری رایادی دهد، بخصوص در مورد معماری می‌گوید که چه کنیم. آیه ۸۰ از سوره «نحل»: **والله جعل لكم من بيوتكم سكناً وجعل لكم من جلود الانعام بيوتاً تستخفونها يوم قلعتكم ويوم اقامتكم ومن اصوافها و اوبارها و اشعارها اثاثاً و متاعاً الى حین.**

«خداوند، برای شما، از خانه‌ها، اتان آرامگاهی قرارداد، و از پوست چارپایانان خانه‌هایی که به روز رفتن یا ماندن سبک برمی‌گیریدشان و از پشم‌ها و کرک‌ها و موهاشان پوششی و دست مایه‌ای قرارداد تا... هنگامی.»

این یک دستور کامل است و اگر آدمی دنبال آن را بگیرد به همه این نتایج می‌رسد. «از پوست چهارپایان برای شما خانه‌هایی فراهم کردیم که سبک باشد.» چون در عربستان همیشه لازم نبود که سقف باشد، وقتی آفتاب نبوده سقف را برمی‌داشتند. پوست در آن زمان، سراجی نمی‌شد و معمولاً ارزان قیمت هم بود، اینها را برای سقف به کار می‌بردند و در ضمن سبک هم بوده و سفر هم که می‌رفتند چادرهایشان را با همین‌ها می‌ساختند و از پشم و کرک و مویش، از همه اینها می‌توانید رخت و کالاهای تهیه کنید و هیچ چیزش را دور نیاندازید. گوسفند را همانطور که تازه است از همه چیزش استفاده می‌کنید وقتی هم که کشته می‌شود حتی شاخش را هم دور نیاندازید و از آن دسته چاقو بسازید. این خودبستگی در کنارش یکی دو اصطلاح هست که خیلی این اصطلاحات مرا گرفته است و اینکه رویش تکیه می‌کنم برای این است که

خیلی با منطق است. یک اصطلاح «بوم‌آورد» است. بوم‌آورد مثل «مادر آورد» یعنی چیزی که از خود این سرزمین حاصل می‌شود. خود این درس است. یکی دیگر اصطلاح «ایدر» است یعنی متعلق به همین جاباشد. کسی که می‌خواست خانه بسازد، تا آنجایی که گل‌رس داشت خاکش را برمی‌داشت، همین را برمی‌داشت و خشت می‌زد.

اگر گچ و آهک می‌خواستند از نزدیکترین محل ممکن تهیه می‌کردند. نمای ساختمان از گاه گل «ارزه» یعنی ریگ روان بود این را چون به گاه گل می‌زدند به آن گاه گل ارزه می‌گفتند که مخصوص نما بود. خاک گاه را می‌شستند و رس رنگی را هم از معدن استخراج می‌کردند. رس رنگی در بعضی جاها تنوعش بسیار زیاد است مثل: ابیانه که سه یا چهار رنگ است.

ارغوانی، زرد، قهوه‌ای و حنایی. یا در خرقان که هزار رنگ دارد، ولی جاهایی مثل یزد و کاشان و اصفهان، جاهای

مخصوصی با خاکهای بسیار خوش رنگ داشته که با آن گاه گل، نما را می‌ساختند. آن هم نمایی که تشعشع فوق‌العاده آفتاب را می‌گرفته و دم‌گیری‌هایی با گچ داشته است که به آن گاه گل دم‌گیری می‌گویند که زیباترین نماها است. این رانه اینکه فکر کنید فقط در یزد و کاشان که باران نمی‌آید استفاده می‌کردند، در ماسوله هم عیناً همین کار را می‌کردند منتها ۸ سال یک مرتبه، ۶ سال یک مرتبه. همین‌طور در مازندران منتها به جای گاه گل، شلتوک برنج به کار می‌برند که قشنگتر هم هست. در سواد کوه هم چنین است. الان ما باید تا حد امکان صرفه‌جویی کنیم. این همه سیمان را از کجا باید بیاوریم؟ جای اینها را چارو می‌گرفته بسکی چارو که همان ساروج است، یکی نم بند است که از انواع و اقسام ساروج است که با خاکستر و ماسه و آهک می‌ساختند. یکی هم چاروی گچی است که برای ملاط آجر و سنگ به کار می‌بردند. الان دیوار را با آجر می‌سازند و ملاطش ماسه سیمان است، آجر بعد از مدتی از بین می‌رود، بخصوص آجرهای فعلی، ماسه سیمانی در لای آجر می‌ماند، که ترک می‌خورد یا مثلاً به جای آن دو ملاطی که پیشتر با ماسه آهک می‌ریختند، بنا قصر شیرین آن جویی که به عراق می‌رفته هنوز «دوال» اش نشکسته درست مثل فولاد، در صورتی که شما هر سال دور باغچه را با ماسه سیمان دوال می‌ریزید زمستان بالا می‌آید و از نوباید سیمان به این گرانی را بردارید و کار نکنید. منتها این را باید بر اساس اصول ساخت. همه چیزش در همه جای ایران پیدا می‌شود. گل رس خالص دارد، شکر سنگ در همه جای ایران پیدا می‌شود. که به آن سنگ مه‌ام می‌گویند. در بعضی جاهای ایران به صورت خمیر است بعضی جاها به صورت گرد است. مثلاً در سلطانیه به صورت گرد است، خاکه است. در اصطهبانات به صورت خمیر است. وقتی آن را اندود کنیم مثل سنگ تراورتن می‌شود، سیلیس خالص است. در اطراف قزوین و بخصوص در گردنه آوج به صورت رگه سفید موجود است در کرج دیده‌اید کف رودخانه مثل اینکه ظرف چینی شکسته باشد، معدنش هم در نزدیک گچسار است. پیشتر شیره سوخته انگور یا شیره سوخته خرما یا سوخته نیشکر هم به آن می‌زدند و این بسته به محل بود یعنی هر جایی که از آن بیشتر می‌یافتند. امروزه این مشکل وجود دارد که شیره انگور آن همه نیست تا بگذارند بسوزد، و ثانیاً اگر باشد آن را می‌خورند. گفتند با سکنجبین می‌توان وضو گرفت؟ ظریفی گفت اول بخور تا بعد من فکر وضویش راه بکنم.

حالا اگر این نمی‌شود در عوض چیزی ارزانتر و راحت‌تر در بازار هست. مانند قیر چارو که خیلی ارزان است ما در قزوین این کار را کردیم اگر شما به چهلستون قزوین بروید مشاهده می‌کنید که ستونی

کنار در وسطیست هست که ما آن را تعمیر کردیم. این را با شیره انگور سوخته ساخته ایم و خیلی هم خوب شد، ولی چون دیدیم گران تمام می شود. همین قیر چارورا به جای شیره انگور سوخته زدیم، شما چاقو بردارید و رویش بکشید، اگر توانستید بر آن خط بیاندازید، تیزترین چاقو را با بیشترین فشار اگر بر آن وارد آورید، باز نمی توانید خطش بیاندازید وقتی چنین چیزی دم دست هست و همه جا هم هست و این قدر هم بادوام است چرا آدم این را بگذارد کنار؟

این سیمان را از کجا می آورید و چرا؟ چرا این همه زحمت بکشیم؟ چرا از راه دور سیمان را به اینجا بیاوریم؟ از اینها می توان استفاده کرد اینها را باید زنده کرد منتها با مطالعه. باید آزمایشگاه باشد و گروهی روی آن کار کنند، این خود بسندگی واقعاً اهمیت دارد. سومین اصل پرهیز از هرگونه بیهودگی است. وقتی کسی اتاقی برای خواب می ساخته درست برای خوابیدن یک زن و شوهر و بچه شان می ساخته نه آنطور که یک سالن بزرگ سینما بسازد با تزئینات فراوان. بعضی ها تا اینها را می گوئیم جواب می دهند پس این همه تزئینات در هنر اسلامی چیست؟ اینها توجه ندارند که کاشی عایق حرارت و رطوبت بوده نه فقط یک عامل تزئینی. می گویند چرا نقش انداخته اند؟ آن هم برای این بوده که بتوان آن

را رفو کرد برای اینکه کاشی ای که ۸ سال بیشتر دوام ندارد را بتوان ترمیم کرد. مثلاً قطعه ای از کاشی گنبد شیخ لطف الله وقتی می افتد معماری کمند می اندازد، بالا می رود و آن قطعه را سر جایش قرار می دهد. این همیشه با همان طرحی که اولین مهندس آن داده سر جایش می ماند، مثل رفو کردن قالی، که اگر نقش داشته باشد می توان آن را دقیق رفو کرد والا ماهرترین رفوگر هانمی تواند یک ساتن یک دست ساده را رفو کند. به قدری اینها پایبند به پرهیز از بیهودگی بودند که حتی در عزیزترین جا - ماعزیزتر از حرم حضرت رضاء که نداریم - حتی در آنجا هم به خود اجازه نمی دادند که چیزی بیهوده به کار ببرند. هر چیزی را که به نظر می آید تزئین است، می بینید که ضرورت داشته، منتها هنرمند مسلمان ایران سعی می کرده تا آنچه را که ضرورت داشته و ناگزیر بوده که آن را کار کنند، آنرا به بهترین نحوی ارائه بدهد. پوشش در ایران باید دوپوشه باشد، اعم از طاق چوبی و سنگی که با شیروانی ساخته اند یا باطاق یا با گنبد، اینها باید دوپوشه باشد، علتش هم این است که چون قالب نداشته اند نمی توانستند زیرش را مرتب کنند. آن گنبد را مثل تابلو با کمال راحتی از پشت می ساخته و بالا می رفته و با آن طرز خیلی قشنگ کاری کرده و یک محفظه یا عایق هوا هم می گذاشته، خانه های تهران تا ۳۰، ۴۰ سال پیش این گونه بوده مثلاً ماخانه ای داشتیم که سدری های روبه حیاط با ۲ سقف داشت یکی شیب دار و یکی هم باتیرهای نازکتر که یک طرفش ۳۰ سانتیمتر بود و طرف دیگرش ۷۰، ۶۰ سانتیمتر به این ترتیب آب پشت بام وارد ناودان می شد و لکه هم ایجاد نمی کرد و جلوی حرارت تابستان را هم می گرفت و در برابر سرمای زمستان هم سدی شدید بود. این رایابه صورت های مختلف در می آورد که خودش زیباترین چیزهاست یا به صورت کاربندی. بعضی ها فکر می کنند که کاربندی را ساخته اند برای اینکه زیبا باشد، ولی علت واقعی این بوده که کار دیگری نمی توانسته انجام بدهد اگر می توانست قاب می بست. همان یزدی یا کاشی اگر می توانست قاب می بست قشنگتر هم بود، شاید اونمی توانسته، نه مصالحش را داشته و نه می توانسته آن کار را بکنند، برای اینکه موریا نه در همان روز اول کلکش را می کنده است، این است که با گچ و نی سقف دومی را می بسته، این جواب کسانی است که می گویند حالا نمی شود اسلامی ساخت. یا آن وقتی که هنوز رایبتس را به ایران

نیاورده بودند من یادم است که صندوقهایی بسانی می ساختند که شبیه به حصیر بود و بیشتر هم رشتی ها اینها را می ساختند.

اینها را باید برداشت و ساخت، لازم هم نیست فلزش را از جای دیگری بیاوریم، خودمان الآن ذوب آهن داریم، من نمی گویم از سیمان استفاده نکنیم ولی چرا وقتی سیمان نداریم از جای دیگر بیاوریم؟ البته اگر لازم شد حتماً باید سیمان به کار ببریم.

چهارمین اصل «پیمون» است. این کلمه معادل «مدول» هست در زبانهای خارجی. این ضوابطی بوده که یک بنای معمولی روستایی در یک روستای دور افتاده کرمان می توانسته یک گنبد را با دهانه ۱۰ متر آنگونه بسازد که بزرگترین معمار در پایتخت می ساخته است. کاربرد «پیمون» با فرمول خیلی فرق دارد. فرمول همه چیز را یکنواخت می کند. این وقتی کار را انجام می داده، مطمئن بوده است که از لحاظ طرح و تناسب و محاسبه از هر لحاظی کارش درست است و طرح و محاسبه و اجرا را تماماً با کمک «پیمون» انجام می داده است.

معماری ایران به رغم آنکه بعضی ها ادعا می کنند، هیچ گاه یک هنر خالص نبوده و همیشه با فن توامان بوده است. اصلاً هنرمند به کسانی می گفتند که ما الآن به آنان صنعتگر می گوئیم و آنهایی که با علم سروکار داشتند، مثلاً «استتیک» را جزو هنر می دانستند و به اینها برعکس می گفتند «صانع». مثلاً کسی که خوب نقاشی می کرده به او «صانع» می گفتند.

یکی صنعتگر از چین نام فرهاد غلام تو، ولی از خویشش آزاد

به اینها صنعتگر می گفتند. هنرمند به کسانی می گفتند که کار صنعتی بکنند و به این خیلی اهمیت می دادند در قدیم فنی بوده شامل استتیک امروز به اضافه مصالح شناسی. معلوماتی در مورد جنس مصالح و ساختن و کاربرد اندوخته ها و آژندها و اینها را روی هم رفته «نیارش» می گفتند.

اصل پنجم معماری سنتی ما همین بکارگیری «نیارش» است.

این طور که بنده از اساتید زبان شناسی پرسیده ام نیارش یعنی آنچه بنا را نگه می دارد. این دوفن وقتی با هم مخلوط می شده به آن «نیارش» می گفته اند و این محصول ۶۰ سال کار مداوم و مستمر بوده است، یعنی دانشکده معماری قدیم ایران از پنج سالگی یک معمار شروع می شده تا وقتی به ۶۰ یا ۶۵ می رسیده، تازه

آنگاه استاد می شده است. گنبدی بود در ابرقو که درست از وسط خراب شده بود. البته این گنبد الآن تعمیر شده و تعمیر بسیار خوبی هم شده، حتی اندوخته ندارد که نشان بدهد این تکه تعمیر شده. این قشنگ نشان می دهد و بهترین کتاب است. الآن هم اگر کسی می خواهد درباره معماری ایران مطالعه کند، باید از این بناها دیدن کند. الآن کسی نیاز به طاق زدن ندارد مگر جایی که واقعاً باید این کار را بکند. چرا در بلوچستان بناها را بی خودی با آهن و بتون بسازند؟ در آنجا اصلاً بتون نمی شود ساخت یا با آهن برای چه بسازند؟ زمین هم که زمین خداست دیوار را ۹/۵ متر هم بگذارند هیچ مانعی ندارد. بنابراین هیچ دلیلی ندارد که در آن هوا با تیر آهن و بتون بسازی.

آنجا را هنوز می توان همان گونه ساخت. منتها اصول را به بهترین نوع در نظر بگیرند نه اینکه ادا در بیاورند، بازار شام نشود. فقط در یزد چهار گنبد مدرسه ضیائیة شهرستان یزد است که مقارن حمله مغول ساخته شده و جواب آن کسانی است که به این گنبد، گنبد مغولی می گویند. خیال می کنند که چنگیز خان شیوه ساخت این گنبد را به ایران آورده است حتی کسانی متأسفانه مثل استاد عباس اقبال - که خدا بیامرزدش - با همه دقتش در تاریخ مغول می گوید که این گنبد

شیوه مغولی است در صورتی که این گنبد مقارن حمله مغول تمام شده بوده است.

در تاریخ جعفری یزد می خوانیم که اینجا ۶۱۳ ه. ق تمام شده بوده است. یا مثلاً کاشیکاری معرق را که می گویند بعد از مغول رایج شده، قراختایی ها می دانند که قبل از مغول در ایران بوده اند. مثالش گنبد سبز کرمان است، که سردرش با مسجد کبود تبریز تقریباً شبیه به هم است و کاشیکاری معرق به این زیبایی دارد. اینها اشتباهاتی است که، گردن ما انداخته اند. مثل قیر و گونی که همه خیال می کنند از فرنگ آمده اند. نزهة القلوب راجع به قلعه اصطهبانات می گوید که عضدالدوله دیلمی فرمود برای اینکه آب استخر بیرون نرود با ۲ توپ کرباس و ۳ لای زفت پوشاندند و بعد دیوارش را چیدند یعنی قبل از همه، ما بتناهایمان را عایق می کردیم. چه عایق رویش که با کاشی می کردیم و چه عایق زیرینش و از همه اینها بالاتر زیر زمین های مقبره ای چیلغاز نبیل - ۱۲۵۰ قبل از میلاد - که اصلاً ملاطش با قیر است ساختمانهای دیگرش هم با اینکه با خشت است اما اول در قیر طبیعی می خواباندند و بعد آنرا می ساختند و بالا می آوردند. این هم شیوه گنبد سازی ما بوده است از خشت و هم استفاده از قیر و گونی، حالا ملاحظه بفرمایید مسجدی را که با کوهی از آهن ساخته شده. وقتی با خشت، آن با با ساخته و هیچ کس هم تعمیرش نکرده گفته اند که پول خرج مدرسه ضیائیة را درون گنبد گذاشته اند، که مهندس بزرگواری - که خدا سلامتش بدارد - تکمیلش کرد. آنها فکر کرده بودند در زیر گنبد گنج است و با همین دلیل آنرا خراب کردند و گرنه از آن وقت تا حالا کاری به آن نداشتند تازه رویش هم فضله کبوتر است، می دانید که فضله کبوتر خیلی به ساختمان صدمه می رساند.

در آنجا مقبره دو تن از بزرگان شیعه بود. علاءالدوله کاکوپه و زنش. حالا آدم بیاید این زمانه آن هم به اسم انقلاب اسلامی با یک جنگل آهن مسجدی بسازد آن هم در شرایطی که کمبود آهن داریم، نباید این کار را بکنند. این را می گویند غیر اسلامی در حالی که این مدرسه بعنوان نمونه معماری اسلامی مطرح شده است. این در معماری اسلامی کفر محض است توهین به قرآن و به اسلام است.

هم ما می بینیم که تمام بناهای روی سکوی تخت جمشید دوریک حیاط است، درست است که الان

چیزی از آنها به جای نمانده، آپادانا هم به صورت بیرونی است و مثل یک بسالاخانه سردر است که در خانه های ایرانی رو به بیرون است و کاری به داخل ندارد، بخصوص آن تالار خشایارشا که الان موزه و کتابخانه تخت جمشید است.

ملاحظه بفرمایید که چه وسواسی به کار برده. این که می گویند کاخ مرکزی، درست همان کریاس خانه است، با یک راهروی پیچدار به حیاط می آید و بعد به ایوان وارد می شود، جلویش بسته است. بعد به حیاط خلوت می رود و مجدداً به راهرویی که دارای ۶ اتاق است و در خودش دستشویی و پستوم دارد می رسد که اگر کسی قدری کاوشگر باشد باید خیلی زحمت بکشد تا یکی از اصحاب اندرونی را ببیند.

بنابراین این مسئله همیشه بوده. دیگر اینکه آدم می خواهد در خانه اش راحت باشد و هر چه می خواهد بکند مثلاً بنده دلم می خواهد بنشینم کنار حوض خانعام و چایی بخورم. پیژامه هم پایم باشد و یک پیراهن تکه و پاره هم تنم کنم.

هیچ کس نمی خواهد از خانه روپرو او را نگاه کنند و ببینند چه می کند، انسان به این درون گرایی احتیاج دارد. بنادرد دنیا دوجور است یک وقت مثل قفسی است که در وسط باغی گذاردند و از آن روزن های گشاده اش می شود مناظر اطراف را دید. در شرق و

غرب و شمال و جنوب ایران چنین جاهایی وجود دارد، به خاطر طبیعت و اقلیم منطقه‌شان. در ایران اگر می‌خواستیم چنین بنایی بسازیم - فرض بفرمایید در ماهان کرمان - این حیاط‌های بهشت‌مانند مثل مقبره شاه نعمت‌الله ولی، اگر این را می‌خواستند در یک سطح بزرگتری درست کنند مگر امکان داشت؟ ولی آن حیاط کوچک و متناسب را می‌توان به این صورت زیبا در آورد و این

ولی خوب کسی هم که این کار را کرده با نیت خیر بوده و فکر می‌کند که مسجد اگر گنبد نداشته باشد مسجد نیست، بیشتر، یک دهانه ۱۰ یا ۱۵ متر را غیر از این که با گنبد ببوشانند هیچ راه دیگری نداشته است. مجبور بودند با استفاده از پیشرفته‌ترین تکنیک‌ها این گنبد را بسازند و می‌بینیم که تاحالا هم دوام داشته است. ولی الآن، یک دهانه ۶۰ یا ۱۲۰ متری را با کمال راحتی می‌زنند. از مردم‌داری بیرون آمدن و دروغ گفتن یک گناه نابخشودنی است در صورتی که کسی آگاهانه چنین کاری را بکند - که من مسلم می‌دانم کسی که این کار را می‌کند با نهایت اخلاص است - با توجه به این مسائل، پس لازم نبود هر جایی یک استاد بزرگ داشته باشد. در زمان شاه عباس، وقتی هزار کاروانسرا در ایران ساخته می‌شود که معروف است شاه عباس می‌خواست هزار کاروانسرا بسازد اما وزیرش می‌گوید ۹۹۹ تا بساز، برای اینکه ۱۰۰۰ را آدمی می‌گوید و زد می‌شود ولی ۹۹۹ جلوه خاصی دارد. من تا آنجا که شمرده‌ام و متوجه شده‌ام تعداد این کاروانسراها ۸۲۰ عدد است، اگرچه خراب شده ولی هست، یعنی از زمان صفویه هست، که هم‌اکنون هم متعلق به زمان شاه عباس نیست. بلکه به زمان شاه‌عباس دوم، شاه‌صفی و شاه‌طهماسب هم تعلق دارد - بالای آنها سردر دارد، این سردرها کاربندی می‌خواستند. آنها که نمی‌توانستند در بیابان برای ساختن هر کاروانسرای یک استاد بزرگ بگمارند. این استاد از اصفهان راه می‌افتاده و تا بندرعباس می‌رفته است و در این مسیر به نظارت در ساخت و ساز تمام کاروانسراها می‌پرداخته است.

بنا هم با «پیمونی» که داشته دیوار را بدون هیچ‌گونه اشکالی سوار می‌کرده است. برای اینکه مثلاً فرض بفرمایید در یک مستطیل ۳×۵ فقط می‌توان یک کار ۱۲ در آورد این فرمولی دارد که از آن نمی‌توان گذشت و این خود به خود بیرون می‌آید خوشبختانه روی این مطلب کتاب خوبی به نام هندسه در معماری ایران نوشته شده است که این کاربندی‌ها را نشان می‌دهد همین‌طور پیمون و اندازه‌هایی که امکان اشتباه به هیچ‌وجه نداشته است یا مثلاً فرض بفرمایید که به آژنده‌ها و مـلاط و اندوده‌ها

و چیزهای چسباندنی روی کار می‌پردازد. هر جایی ضابطه‌های خاص داشته که همین «نیارش» تکلیفش را روشن می‌ساخته است. بنابراین معمار اشتباه نمی‌کرده و فرقی با مدول یونانی همین است.

کیهان فرهنگی: استاد ممکن است پاره‌ای از تفالتهای بین هنر یونانی و معماری ایران را بیان بفرمایید؟

استاد پیرنیا: من نمی‌خواهم هنر یونانی را که می‌گویند پیشرفته‌ترین و مادر همه هنرهاست تخطئه کنم، ولی بدنیست مطلبی را که پروفیسوری یونانی گفته بوده در اینجا باز گو کنم. او گفته بود هر کس می‌خواهد بناهای باستانی را ببیند، من توصیه می‌کنم اول یونان را ببیند و بعد ایران را، گفته بودند چرا؟ گفته بود اگر اول به ایران بروم می‌تواند ۲ بنا را که هر دو به یک کار می‌آمده و در یک زمان و شاید به دست یک نفر هم ساخته شده باشد، ببیند که شباهتی به هم ندارند. واقعا هم اینگونه است ما این همه مسجد داریم. کدام اینها به یکدیگر شباهت دارند؟ یا مثلاً بناهای زمان ساسانی، هیچ دوبنایی به یکدیگر شباهت ندارند، یا مثلاً همین

چهلستون قزوین حتی ۲ گوشه اتاق این بنا شبیه به هم نیست. معماری ما تا این حد تنوع دارد ولی در یونان بدون اغراق همه اتاقها یک مستطیل است که دور دیف ستون در دو طرفش قرار گرفته است. البته نمی‌توان منکر هنرشان که فوق‌العاده عالی است شد ولی این یکنواختی را «مدول» به وجود آورده است.

من یادم است در سالهای ۱۸ و ۱۹ که ما دانشکده هنرهای زیبا بودیم بچه‌ها را وادار می‌کردند که از روی آثار کلاسیک کپی بردارند، این ستونهای دوره یونیک و دوریک و کورنتیان و غیره، اصلش از ایران است منتها اینجا موقعیت پرورش نداشته، متروک شده و فقط به صورت یک سمبل در ساختمانها درآمده است ولی در آنجا پیشرفت کرده چون با وسایلشان متناسب بوده است. اینجا وقتی که می‌خواستند بنایی را طرح کنند بچه‌هایی را که پروژه می‌دادند وادار می‌کردند که از همین چیزهای کلاسیک طرح کنند. مثلاً یک بنای سه طبقه یا چهار طبقه بوده، پائینش باید توسکان باشد و بعدش دوریک و بعدش یونیک و آخر سر هم کورنتیان. گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که مثلاً طبقه چهارم به ۶ متر ارتفاع می‌رسید. کار دیگر هم نمی‌شد



مدرسه خان شیراز

انجام داد چون «مدول» است و نمی‌شد آنرا به هم بزنند در صورتی که در ایران امکان ندارد بناهای اسلامی ۲ تا طارمی نامناسب داشته باشد. هر چیزی متناسب با قاعده خودش است و هم‌اکنون هم برجای خودش است و هم‌اکنون هم «پیمون»، این تفاوت «مدول» با پیمون است.

کیهان فرهنگی: راستی استاد ممکن است اصل درون‌گرایی ریشه مذهبی داشته باشد؟

استاد پیرنیا: آری، هنرمندان ایران هم مثل عرفا به درون بیشتر از برون توجه داشتند و این هم باز یک مسئله مذهبی است و انسان باید در خانه یا کلاس یا محل کارش آرامش داشته باشد و حواسش پرت خیابان و این برون برنشود، مثلاً همین مدرسه میرزا جعفر را در نظر بگیرید، شما فکر می‌کنید در این حجره‌هایی که رو به میدان است، طلبه می‌تواند درس بخواند؟ با توجه به جمعیتی که در اطراف می‌آیند و می‌روند. مسلماً اگر روی همین مطالعه بکنیم می‌بینیم آنهایی که اتاقشان رو به حیاط است درسشان بهتر از آنانی است که حجره‌هایشان رو به خیابان است.

بعضی‌ها خیال می‌کنند که پس از آمدن اسلام به ایران مسئله حجاب پیش می‌آید در حالیکه چنین نیست، اولاً حجاب پیش از اسلام هم در ایران بوده، حجاب زرتشتی‌ها خیلی مفصل است. مثلاً در مورد زنهای هخامنشی کلمه «پردگی» همه چیز را می‌رساند یا مثلاً

آن داستان دروغینی که مبنای کتاب استر است، ولی در هر صورت آن موقع هم این مسئله بوده و به همین مناسبت.

مسئله‌ای است که در همه جای ایران مطرح بوده حتی در شمال ایران که پوشیده از جنگل است. اگر خانه‌های قدیمش را در بابل و امل و لاهیجان و تنکابن نگاه کنید درمی‌یابید که عیناً بدینگونه است که گفتم. این برای این است که وقتی شب شد آدمی سلطان خودش باشد این که می‌گویند چهار دیواری اختیاری، و در کتب لغت آنرا کاخ اختصاصی ترجمه کرده‌اند. هیچ معنای این چنینی ندارد بلکه معنایش نهانخانه و خلوتخانه است که به آن «اسپرلوس» یا به قول یزدی‌ها «اسپردلوس» یعنی جدا شده و آزاد و گستاخ می‌گویند یعنی یک جای جدا شده آزاد. همشهری‌های ما به مقاطعه «اسپرده» می‌گویند و به کسی که سهم خاصی دارد می‌گویند: نبود، اسپردهات را جا گذاشتیم - یعنی سهم جدا شده‌ات را - این چیزها را مردم دوست داشتند و به خارج هیچ اهمیتی نمی‌دادند، می‌بینید که خانه واقعا یک نیمه کاخ است یا شاید از کاخ هم قشنگتر باشد.

کیهان فرهنگی: استاد پیرنیا، نظر شما درباره نحوه انتقال این اصولی که فرمودید به معماری جدید چیست؟ فی‌المثل اگر معماری بخواهد شهرک جدیدی طراحی نماید، چه مسائلی را باید رعایت کند؟

استاد پیرنیا: وقتی کسی می‌خواهد یک شهرک تازه بسازد، فکر نکند که وقتی می‌گویند اسلامی بساز یعنی طاق و گنبد بزن و در جایی که اصلاً خاک ندارد، آجر بپزد.

اسلامی بودنش یعنی این که اگر در خوزستان و سوسنگرد می‌خواهی خانه بسازی حتماً سقفش دو متر باشد، حتماً جایی باشد که مسائل درون‌گرایی را در نظر بگیری، مصالحش را تا حد امکان از محل تهیه کنی چیز بی‌خودی نساز. مثلاً اگر فرنگی‌ها می‌گویند چون شما تختخواب نداشتید اتاق خواب‌هایتان را کوچک می‌ساختید. از ایشان بپرسید که جای خشکی مثل کاشان یا یزد، تختخواب به چه کار می‌آید؟ حالا کسی نمی‌گوید که حتماً این‌گونه زندگی کن مگر ژاپنی‌ها این کار را نمی‌کنند؟ شما هتل ژاپنی را ببینید واقعا به اندازه یک قوطی است. این است که وقتی این مسائل را در نظر بگیرند، هر جوری بیافرینند و با هر چه که بسازند معماریشان اسلامی است.

کیهان فرهنگی: استاد، خیلی استفاده کردیم. این اصولی که فرمودید نیاز به بحث و گفتگوی بیشتری دارد. در هر حال از دیگر اساتیدی هم که تشریف دارند خواهش می‌کنیم اگر نظراتی دارند، با اجازه حضرت عالی بفرمایند.

مهندس حجت: شاعر می‌گوید: چو شب گسرم خیالش را در آغوش سحر از بستم بوی گل آید
این حلاوت و شیرینی صحبت استاد به جهت نزدیکی و ارتباطی است که با خود معماری گذشته ما و همچنین با معماران خوبی که بوده‌اند دارند و وقتی آدم این همه علم و دانش و شیرینی و رمز و راز را می‌بیند که انتقال می‌یابد، آرزو می‌کند که کاش خودش هم آن موقع بود و می‌توانست با آنها تماس داشته باشد، یا اقل این امکان را می‌یافت که در محضر اساتیدی مثل ایشان بنشیند و گوش بکند و بیشتر چیز یاد بگیرد. در هر حال اصلی را که من در معماری به آن اعتقاد دارم - آن اصل این است که هر چیزی باید سر جای خودش باشد و آن چیزی را که هست بگوید. اگر بخواهیم این اصل را در جلسه خودمان به کار بگیریم فکر می‌کنم باید ساکت باشیم و دایره را باز کنیم تا بیشتر از محضر استادمان استفاده

کنیم. من فکر می‌کنم جای آن دارد که همین اصل مقداری باز بشود و ما ببینیم اصولی را که استاد در معماری اسلامی تعقیب می‌کنند، امروزه چگونه بسایند بسایند؟

من فکر می‌کنم اگر به دنبال اصول فنی و شکلی بگردیم این کار، کار زیاد درستی نیست. یعنی اگر معماران امروز ما بخواهند یک امر شکلی را تعقیب کنند و در حقیقت از ظاهر بخواهند تقلید کنند و اصول ظاهری را به کار ببرند همانجور که استاد فرمودند - الان مقدور نیست. اما یک اصول باطنی است که آن اصول باید فهمیده و به کار گرفته شود چیزی که بعنوان اصل در ذهن من هست این است که هر جهان بینی بر آثار کسانی که به آن اعتقاد دارند و آثاری که به وجود می‌آورند، تأثیر می‌گذارد و این غیر قابل انکار است. یعنی جهان بینی در هنرمند یا هر کس دیگری که به آن جهان بینی اعتقاد دارد در رفتار و تفکر و کردارش تأثیر می‌گذارد ببینید که این جمله تمام مطلب را می‌گوید، فرمودند که: اگر کسی واقعاً مسلمان باشد آنچه را که به وجود می‌آورد معماری اسلامی است. منتها این واقعاً مسلمان یعنی به همان درجه‌ای که مسلمان است معماریش نزدیک می‌شود به آن چیزی که برای ما بعنوان معماری اسلامی ایده‌آل است. گرچه من بحث یا سئوالی در این زمینه دارم که وجه انتساب معماری گذشته ما به اسلام چیست؟ این برای من بعنوان یک دانشجو مورد سؤال است و فکر می‌کنم که برای انتساب هر امری به اسلام، نیاز به یک مستمسک بسیار قوی هست. ما فقه اسلامی، اخلاق اسلامی و اقتصاد اسلامی داریم اما آیا آن معماری که در گذشته ما بوده می‌توانیم بگوییم معماری‌ای بوده که زیر نفوذ اسلام به وجود آمده؟ معماری‌ای که توسط مسلمین به وجود آمده؟ و یا آنقدر وجوه انتساب قوی داریم که می‌توانیم بگوییم معماری اسلامی؟ می‌دانیم که انتساب یک امر به اسلام اگر که خلاف باشد جزو بزرگترین گناهانست و باید این را دقت کنیم. کار امروز ما این است که دقیق بشویم و ببینیم که انتساب مستقیم و بلافاصل معماری و اسلام کنار یکدیگر تا چقدر می‌تواند صحیح باشد؟ و اطلاق معماری دوران اسلامی و یا معماری مسلمین و غیره صحیح‌تر است یا خود معماری اسلامی؟

این را بعنوان سؤال مطرح می‌کنم و فکر می‌کنم جای بحث هم دارد ولی تأییدی را که تفکر اسلامی بر معماری ما گذاشته در چند مثال می‌توانم خدمتتان عرض کنم.

شاید ساده‌ترین آن که استاد هم بدقت در باره‌اش سخن گفتند خود مسئله حجاب است که استاد تحت عنوان درون‌گرایی از آن صحبت کردند، ما وقتی به مجموعه شهرها و ابنیه کسانی که در آنجا زندگی می‌کردند و اعتقاد به حجاب داشتند نگاه می‌کنیم، این اعتقاد را در خود کالبد ملاحظه می‌بینیم. شما اگر در کوچه‌های یزد و کاشان عبور بکنید می‌بینید که هر کدام از این خانه‌ها به مثابه یک انسان خودش را در حجابی پوشانده است. مثل مردهای ما که خودشان را در عبا و لباده و زنهای ما که خودشان را در چادر می‌پوشانند - خانه‌های ما هم خود را در یک دیوار گلی و بسیار شبیه به همدیگر پوشانده‌اند. تمام زیبایی این بناها همان‌گونه که زیبایی انسان در سیرت اوست و تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد، همانجور آن بنا هم زیباییش در درونش است، وقتی واردش می‌شویم و به درونش می‌نگریم آنگاه آن زیباییها جلوه‌گر می‌شود، اما اگر ما همین الان به شهر تهران بیاییم و به معماری آن نگاه کنیم، از تسوی خیمابان و مساشین

می‌توانیم حتی درون اتاق خوابها را که از بالا تا پایین شیشه است براحتی ببینیم و حدس بزنیم چه تیب آدمی

در این بنا زندگی می‌کند. این معماری بی‌حجاب تهران، انسان بی‌حجاب زندگی کننده در خودش را تداعی می‌کند، و آن معماری با حجاب یزد و کاشان در آن ایام، آن افراد را با ویژگیهایشان معرفی می‌نماید. بنابر این ساده‌ترین تحولی که در جهت معماری اسلامی باید اتفاق بیافتد این است که اگر جامعه ما دارد به طرف اعتقاد به حجاب پیش می‌رود و واقعاً به حدی می‌رسد که حجاب اسلامی را به معنای واقعی رعایت بکند، معماری ما هم به همان معنی حجاب را دوباره به خود بازگرداند و آن حجاب را داشته باشد.

کیهان فرهنگی: یعنی شما به دنبال تحول کالبدی در معماری امروز هستید تا معماری اسلامی را جایگزین آن نمایید؟

مهندس حجت: البته این اعتقاد به یک اصل یک انعکاس را در کالبد به وجود می‌آورد. من فکر می‌کنم اصول دیگری هم هستند که این اعتقاد را به وجود آورده‌اند. چند مثال استاد فرمودند، من بعضی‌ها را یادداشت کرده‌ام. از جمله خود مسئله سکینه یا سکونت گرفتن یا سکونی که انسان از این راه پیدا می‌کند، من اعتقادم این است که معماری غربی مثل انسان غربی یک نوع تحرک ظاهری دارد، یعنی شما وقتی به معماری می‌نگرید در ظاهر متحرک است. یعنی شما را به حرکت بصری و بیرونی دعوت می‌کند. معماری ما این حرکت را در درون خود دارد، یعنی به تعبیر بسیار زیبایی یکی از دوستان ما قهرمانان نشسته داریم.



مهندس حجت

قهرمانان مغرب زمین قهرمانان متحرک و ایستاده‌اند - سوپرمن و غیره - بطور مثال به نظر من امام یک قهرمان نشسته است. کسی است که بزرگترین فتوح را در تاریخ به وجود آورده منتها حرکت فیزیکی ندارد و یک قهرمان نشسته است. معماری ما یک معماری قهرمان است حرکت هم دارد منتها در درون. آن سکون و آرامشی که در درون دارد پر از غوغاست منتها آن غوغا در درونش است و در بیرون آن را انعکاس نداده است. همانگونه که در ظاهر یک مؤمن شما این سکینه را می‌بینید، گرچه در قلبش بسیار طپشها و جوششها و تنشها وجود دارد و این همان گونه که در قلب مؤمن به عمق می‌رود و در قلبش هم به سکون گرایش پیدا می‌کند، به میزانی که این معمار این دریافت باطنی را پیدا می‌کند، انعکاسش در معماری هم به حدی می‌رسد که آدم احساس می‌کند وقتی در فضای یک معماری دوره اسلامی حاضر می‌شود احساس آرامش، سکینه و راحتی را در آنجا دارد. یا اصل دیگری که تحت عنوان «پیمانانه» یا «پیمونه» استاد از آن اسم بردند، این را من فکر می‌کنم که اگر خود همان مدول را با پیمون مقایسه کنیم بلافاصله متوجه عارضه‌هایی که ایجاد کرده می‌شویم و اینکه ما دفاع از تساوی نمی‌کنیم بلکه از تعادل دفاع می‌کنیم و می‌خواهیم که یک قسط و عدالت و توازنی در عالم به وجود بیاید، به تساوی به آن معنا که همه چیز شبیه به هم و مثل یکدیگر باشند اعتقاد نداریم. یک جهان بینی دیگری

ممکن است به این اعتقاد داشته باشد. این را اگر ما از نگرش اسلامی خودمان و در نگرش مادی مغرب زمین با یکدیگر مقایسه کنیم دلایل اینکه چرا آنها «مدول» را انتخاب می‌کنند و ما «پیمونه» یا «پیمون» را انتخاب می‌کنیم، روشن می‌شود. بنابراین یک دلیل باطنی در یک جهان بینی تظاهر بیرونی پیدا می‌کند و در بیرون عارضه‌هایی دارد. نمونه دیگر مسئله به کار گرفتن هندسه متاثر از این جهان بینی است که در عالم ما هیچ چیز حتی در یک جزء بسیار کوچک بی دلیل و بی منطق

وجود ندارد، همه چیز در ارتباط با همدیگر در عالم کون و فساد، معنی دارد و همه در حالت تسبیح خدا هستند، بنابراین شما در هندسه است که می‌بینید یک نقش هندسی هیچ جزئی معنایی ندارد، یعنی یک جزء اصلی و جزء دیگر فرعی نیست، همه نسبت به یکدیگر دارای یک تعادل و توازن بخصوص هستند. این نوع اعتقاد باعث می‌شود که ما به این نحوه نگاه پی ببریم و شما آن صداقت کافی را یابید آن بی نهایت را در یک شکل ظاهری می‌توانید در این ارتباط پیدا کنید، که به نظر من باز نوع نگرستن به نور و به آب و تعبیری که ما در جهان بینی خودمان از نور و از آب داریم، هر کدام از اینها یک نگاهی دارند، ما باید به این فکر کنیم که وقتی یک معمار مسلمان یک عمر با این فکر که «الله نور السماوات والارض» زندگی می‌کند و این را با تمام ذهن و فکر و عروق و شرايينش حس می‌کند و می‌خواهد بفهمد و آب را به آن ترتیب می‌فهمد، این وقتی که می‌خواهد از نور استفاده بکند یا نور را وارد بنایش بکند یا از آب می‌خواهد استفاده بکند، یک جایگاهی به این نور و آب می‌دهد که با آن نحوه به تعبیر من «جویدن» نور و آب در معماری غربی تفاوت اساسی دارد، من فکر می‌کنم غربیها از نور مثل یک مصالح ساختمانی استفاده می‌کنند و به کارش می‌برند در حالی که نور برای ما مایه حیات معماریمان است. یعنی نور به معماری ما حیات می‌بخشد، آنها برای اینکه جایی را روشن کنند از نور استفاده می‌کنند در حالی که ما برای اینکه حیات و زندگی به معماریمان ببخشیم از آن استفاده می‌کنیم آن وقت شما می‌بینید که در نقطه پرگار وجود معماری، حوض پر از آب قرار می‌گیرد و نور که مایه حیات است، و تمام معماری دور این نور و آب شکل می‌گیرد و فواره درست در مرکز این حوض محل ترکیب نور و آب است و در حقیقت چیزی را به وجود می‌آورند که شما از هر نقطه این معماری وقتی می‌خواهید جهت اصلی یا نقطه پرگار این معماری را پیدا کنید به محل برخورد نور و آب توجه می‌کنید. این درک و توجه و جهان بینی ما نسبت به نور و آب می‌تواند باعث چنین مطلبی بشود. یا نوع حوضهایی که ما در جاهای مختلف به کار بردیم عموماً بر عزت آب افزوده است. خیلی‌ها گفته‌اند که این متأثر از کمبود آب است البته این هست. من می‌خواهم به این بحث هم اشاره بکنم که گرچه ما براساس کمبودها یا آن قناعتی که در معماریمان هست یا آن اصلی که استاد فرمودند «خودبستگی» معماریمان حرکت می‌کرده و مجموعه عناصر را بر این اصل کنار همدیگر می‌گذاشتیم ولی به جهت اینکه اعتقاد به این داریم که عملکرد و زیبایی وقتی کامل است که عین یکدیگر باشند، یعنی حرکتی نیست که باعث به وجود آمدن زیبایی بشود و حرکت دیگری باعث جواب گفتن خوب، به عملکردها باشد. این دو با یکدیگر فرق دارند.

کیهان فرهنگی: در اینجا رابطه فرم و معنوی و امکان تغییر در فرم هم مطرح می‌شود. نظر شما چیست؟

مهندس حجت: اگر روندی درست را معمار طی کند به یک جواب عملکردی بسیار خوبی می‌رسد که بسیار زیبا هم هست یعنی فرم و محتوا یا آن شکل بنا و زیبایی و کاربردش و مصالحی که در آن به کار برده می‌شود تمام اینها عین همدیگر می‌شوند یک پاسخ

می دهند و این همان حقی است که ما بدان اعتقاد داریم حقیقت یکی است همه اینها به سمتی حرکت می کنند تا به آن جوهر و سمت اصلی نزدیک بشوند. در حقیقت اینها کنار یکدیگر وحدت می یابند. یا خود همیشه ارزشی که ما برای شریعت قائلیم. ما یک شریعت ممتد داریم که در آن امکان اجتهاد وجود دارد، ماسیعیان به این اصل اعتقاد داریم که امکان اجتهاد وجود دارد، این اجتهاد دامنه بسیار محدودی دارد و در یک محدوده مشخصی می تواند عمل کند همین امروز همین اعتقاد وقتی در هنر و یاد معماری ما انعکاس می یابد شما می بینید که اعتقاد به کار گذشتگان بعنوان شریعت هنری و شریعت معماری بسیار وسیع است. آن وقت آن امکان دخالت در معماری برای بعضی که به درجه اجتهاد می رسند - آن هم در حد حاشیه کوچکی - هر کسی بر اساس میل و همان گونه که استاد فرمودند «معماری یک چیز هوسی نیست، که هر کس آن را تغییر دهد.» این بر اساس این اصل به وجود می آید که یک شریعتی وجود دارد، آن شریعت باید امتداد پیدا کند، البته متناسب با هر عصر و راه حل های آن عصر باید در آن اجتهاد بشود، اما این اجتهاد نمی تواند اساس شریعت را به هم بریزد. آن کاری که الان بسیاری از معمارهای ما مشغول انجامش هستند. بکلی مطلبی را کن فیکون می کنند، در فروغ و در بعضی مسائل امکان این هست که معمار - آن هم وقتی مجتهد می شود - دست ورود پیدا می کند آن وقت امکان این را می یابد که دخالت هایی جزئی بکنند. بنابراین جهان بینی ها در قواعد و قوانین آن اصول معنوی که در کارمان از آن استفاده می کنیم انعکاس پیدا می کند و مسلماً این جهان بینی نوعی از معماری را به وجود آورده که این معماری انتسابش به اسلام درست است، به جهت اینکه زیر نفوذ تفکر اسلامی به وجود آمده و ما اگر می خواهیم راه حلی برای آینده معماریمان پیدا کنیم، راه حل این است که این اصول معنوی یا این اساس ها را بیاوریم و به آنها تاسی بجویم و آن وقت این کار ادامه بدهیم. کپی کردن یا تقلید کور کورانه - همانطور که استاد فرمودند در جایی که اصلاً خاک نیست بخواهید گنبد بزنید - البته یک تقلید شکلی است، ما به این نمی توانیم اکتفا کنیم. اما اصولی در این موضوع پنهان است که آن اصول موضوعه را اگر

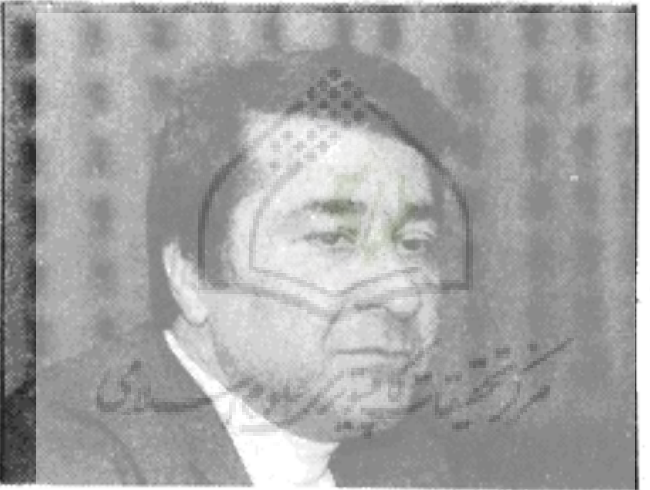
معمار ما بتواند بفهمد و آنها را بتواند به کار بگیرد راه حل های بسیار درستی را برگزیده ایم.
کیهان فرهنگی: راه رسیدن به آن چگونه است؟

مهندس حجت: راهش این است که ما هر چه بیشتر خودمان را تهذیب کنیم و بیشتر مسلمان باشیم و مسلماً این اسلام ما در خط کشیدن ما، در قضاوت ما حتی در میزان استواری و صحت و سلامت در کار تأثیر می گذارد. یک سانتیمتر حاضر نیستیم جایی کوتاه بیاوریم برای اینکه ما پرورده مکتبی هستیم که یک سانتیمتر مماشات را به ما اجازه نداده. انسانی را پرورده که حاضر به مماشات نیست، لیبیرالسم بر ذهنش حاکم نیست. این شرع انور، اصول دقیقی دارد که باید بر اساس آن کار کرد، اینجاست که مسجد شیخ لطف الله به وجود می آید. شما می بینید که در یک سانتیمتر تسامح نکرده، یک سانتیمتر جایجایی ندارد. همه چیز مطابق قاعده و اصولی درست پدیدار گشته، این تربیت اسلامی است که این امکان را می دهد که معماری اسلامی متولد شود. بنابراین درک آن اصول و مسلمان تر شدن آن شاء الله برای عزیزان معمار ما این امکان را فراهم می آورد که همان گونه که انقلاب اسلامی، تولد دوباره اسلام است، ما نیز در معماریمان شاهد تولد دوباره آن نوع معماری باشیم که مبتنی بر ارزشهای اسلامی است.

مهندس آیت الله زاده شیرازی: راهش را شما فرمودید راه دیگری ندارد غیر از اینکه ما - معماران - مسلمان شویم و خودمان را تزکیه کنیم و آدم حسابی بشویم تا بتوانیم با این مردم کار کنیم. البته مردمی که خودشان هم اهل تصفیه و تقوی باشند. چون ما اگر خودمان بخواهیم به تنهایی این کار را بکنیم جدای از مردم، حرف در هوا خواهیم زد یعنی اینکه خودمان را از مردم بدانیم و جزء یک بافت تنیده و یکدست و یکپارچه، این تنها کافی نیست. ما نباید خود را از مردم و طبیعت جدا بکنیم. با پول و زندگی مردم هم شوخی نکنیم.

استاد پیرنیا: اگر از مردم نباشیم پول و زندگیشان را در اختیار ما قرار نمی دهند و براحتهای راه دیگری انتخاب می کنند.

مهندس شیرازی: به هر حال هر چه هستیم باید تربیت شده خود مردم باشیم. یعنی جدا از آنها نمی توان بود. در حد یک رهبر فرهنگی و اخلاقی و مذهبی هم که واقعاً نیستیم در عین حال یک معمار یا یک حرفه ای به شیوه ای که تربیت می شود و با آموزشی که می بیند. چون طبق فرمایشات استاد این بستگی تام و تمام با نحوه آموزش دارد. و زمانی را که برای این کار گذاشته و ریاضتی را که کشیده و خودش را ساخته و پرداخته و این طور نبوده که چند صباحی برود جایی درس بخواند و بخواهد حاکم بر سرنوشت مردم و جان و عقاید مردم باشد، جزئی از آنها بوده و ساخته شده آن



مهندس آیت الله زاده شیرازی

جامعه و برای آن جامعه هم کار می کرده است. با توجه به اینکه مسائل فرهنگی جامعه بطور قطع روی انسانها تأثیر می گذارد و اثر معکوس آن خیلی ضعیف تر است چرا که چیزی از آن کل است، وقتی آن کل، حرکت سالم خود را یافت، قاعدتاً اجازه نمی دهد که آن جزء هر کاری که دلش می خواهد انجام بدهد. آن حجاب را ببرد، آن کاری را که جامعه نمی پذیرد او عرضه کند. خلاصه کالایش خریدار نخواهد داشت. ولی الان با تجزیه های که وجود دارد متأسفانه این عمل صورت می گیرد یعنی واقعاً آدمی احساس می کند که در آموزش ما بطور کلی این تجزیه وجود دارد. یعنی واقعاً یک معمار در جامعه خودش تربیت نمی شود، آموزش نمی بیند در فضاهایی منفک از جامعه تربیت می شود و قاعدتاً حرف و بیان و عملش و آن چیزی را که می خواهد بعداً عرضه کند، چیزی است جدا یافته که بحث دیگری است و تا این بیاید جا بیفتد همان ۶۵ سال را می خواهد که شما فرمودید، پنج سالش را در دانشکده هدر بدهد و تلف کند - حالا با هر عنوانی - ۶۰ سال دیگرش را باید در خود جامعه بیاید تا شاید چیزی بشود. این واقعیت است و من نمی دانم چکارش می شود کرد. این مسئله ای هم نیست که با یک روز و دو روز بتوان آنرا حل کرد، مثلاً شیوه آموزش تغییر کند، این بستگی به خط کلی حرکت ما در آینده دارد. ما خواه ناخواه و در حال حاضر، متأثر از حرکتهای صنعتی تمدن غرب هستیم، آموزش ما هم

متأثر از این تمدن است. هنوز واقعاً جامعه ایده آل اسلامی، تحقق کامل نیافته است که بتوان توقع داشت با این حرکت را زمان بندی کرد و بر اساس آن توقعی را پدید آورد. البته من بعنوان یک ناظر عرض می کنم نه اینکه من ادعای مسلمانی دارم و کسی هم غیر از من مسلمان نیست. من فقط بعنوان یک ناظر به قضایا می نگرم، واقعاً زمان می خواهد تا آن حرکت اساسی در این زمینه ها به وجود بیاید.

اساساً معماری یک فرع بر قضیه است، فرعی بر کل حرکت تک تک انسانها، بعنوان یک مسلمان و جامعه اسلامی که البته هیچ کدام نفی نمی شود. نه استقلال فردی انسانها در جامعه اسلامی و نه حق و حقوق جامعه اسلامی نسبت به افراد.

مهندس حجت: درباره رشته هایی که الان در دانشگاهها تدریس می شود، یک سری رشته ها هست مثل الکترونیک، متالوژی یا معدن که بستر مناسب اجتماعی برای پرورش افراد ندارد. اگر ما بخواهیم این را اجمالاً تفکیک کنیم که بعضی از رشته ها خصوصاً مثل معماری و هنرهای دیگر این امکان را دارند که در بستر جامعه پرورش پیدا کنند و رسالت هم وقتی پیدای می کنند که در بستر جامعه رشد و نمو کنند، من از فرمایش شما این را می فهمم که پیشنهاد این است که رشته معماری مثل آن رشته هایی که عرض کردم، همانطور درون درهای بسته تدریس نمی شود بلکه مثل سبک قدیمی که مادر آموزش داشتیم - که در حقیقت مدارسمان کنار مساجدمان و در وسط بافت اجتماعی جامعه بود و شاگردان آن مدارس در ارتباط کامل با بافت اجتماعی و با مردم بودند و با آنها پرورش می یافتند و آن مردمی را که استاد بدان اشاره کردند در زندگی با این مردم پیدای کردند - ما آن را بتوانیم انجام دهیم. من الان این را می فهمم که پیشنهاد این است که دانشکده های معماری تا آنجا که ممکن است به آغوش جامعه باز گردند و از درهای بسته بیرون بیایند و با آن ها زندگی کنند. این پیشنهاد می تواند به مقدار زیادی نحوه آموزشی را که در زمینه معماری و سایر هنرها وجود دارد متحول کند و آنها را به همان سبک هایی که در قدیم وجود داشته برگرداند.

مهندس آیت الله زاده شیرازی: اصولاً تجزیه این قضیه از زندگی مردم جای بحث دارد من معتقدم که زندگی به تمام مفهوم و در جمع آن مطرح است. این تجزیه کردن اصولاً ضربه می زند و به انحراف می کشاند ولی از طرف دیگر ما نیازی متزاید به این امر داریم چون یک سری الزامها و اجبارهایی به وجود می آورد که ما را وادار می کند تا آموزش را به این خط ببریم. حالا من نمی دانم واقعاً این نیازها را به همان صورتی که دنیای صنعتی جواب داده ما هم به همان ترتیب جواب بدهیم، و چیزهایی مثل مسائل آموزشی خودمان را فدا کنیم و برگشت به آن کل را فراموش کنیم یادر حرکت کل قرار گرفتن رافدا کنیم یا نکنیم؟ حالا باید دید تا چه اندازه جامعه امروز ما این اجازه را به ما می دهد؟ آیا کل جامعه آن صبر و شکیبایی را دارد یا نه؟ این مسئله ای است که باید روی تمامی آن تصمیم گرفته شود.

مهندس حجت: در بعضی از رشته ها مثل معماری که از جامعه منفک می شود، اساساً ماهیت امر زیر سؤال می رود، اصلاً قلب می شود و چیز دیگری تلقی می گردد. بعضی اوقات رشته های سلامت خودش را حفظ می کند و اگر داخل مردم باشد سلامت بیشتری خواهد داشت اما معماری اگر از بافت مردم جدا شود عوض می گردد، قلب می شود، همه چیزش از دست می رود، مسخ می شود. به این جهت است که واقعاً بعد از انقلاب اسلامی دیگر این امکان وجود ندارد که دانشجویان جدا از مردم پرورش پیدا کنند پیشنهاد شده بود که از بناهای مرمت شده قدیمی برای دانشکده ها استفاده

کنیم، چون این بناها در بافت قدیمی شهرهایمان هستند و اگر دانشجویان به آن فضاها برگردند و در آنجا پرورش پیدا کنند، ضمن اینکه فضای خود دانشکده‌شان گسسته‌ای است — برای مطالعه، در عین حال دوباره به آغوش مردم باز می‌گردند البته اگر بشود این را بدین گونه برگرداند. ما در برنامه‌ریزی‌هایمان اعتقاد داشتیم که رشته معماری همیشه باید در یک دانشگاه جامع باشد. به این معنا که وقتی سایر رشته‌ها در کنار معماری قرار می‌گیرند این مکان راه ما می‌دهند تا تفکر جامع‌تری را پیدا کنیم. اگر دانشکده معماری بخواید در یک دانشگاه صرفاً فنی حضور داشته باشد برای دانشجویانش مشکل به وجود می‌آید. حالا کدام دانشگاهی جامع‌تر از خود جامعه؟ یعنی اگر ما واقعاً بخواهیم این طرح را دقیق اجرا کنیم دانشکده معماری باید به میان جامعه بازگردد و آنجاست که می‌تواند معنای واقعی خود را پیدا کند.

درست مثل یک مجتهد فقیه که برای مردم مسائل روز آنها را، اجتهاد می‌کند، و فرض کنید که مسلمین برای تبعیت از شریعت اسلامی امکان اینگونه مسائل روزشان را از فقیهی بپرسند، پیدا نمی‌کردند، چه اتفاقی می‌افتاد؟ فعلاً معماری ما دچار این حالت شده است و معماران بدور از مسائل مردم فعالیت داشته‌اند.

مهندس آیت‌الله زاده شیرازی: مثال فقیه را در مقابل یک معمار قبول ندارم. فقیه نقش رهبری جامعه را دارد و زمین‌ساز است. او زمینه‌هایی را می‌سازد که در آن معمار می‌تواند پرورش یابد. معمار در اکثر موارد منفعل است. و الزاماً اینطور است. چون برای یک سری نیاز کار می‌کند و آن دخل و تصرفی را که می‌خواهد براساس کشف و شهود و ابداعاتی که در تمام زمینه‌های هنری و تکنیکی بکند، زمینه‌های بسیار محدودی دارد، یک مرتبه جهت حرکت اقتصادی را تغییر نمی‌دهد. بایست جهت‌های اقتصادی جامعه حرکت خود را کرده باشد تا معمار بتواند ابداعی در پیشبرد آن انجام دهد.

مهندس حجت: واقعاً این دوتا قضیه مرغ و تخم‌مرغ نیست؟ یعنی حتماً آن مقدم بر این است؟

مهندس آیت‌الله زاده شیرازی: آن قاعدتاً پیشاپیش باید انجام بگیرد. یعنی آن حرکت انجام می‌شود، سپس معمار در آن جهت خودش را سوق می‌دهد یعنی همه این کار را خواهند کرد، از جمله معمار.

مهندس چمران: عذر می‌خواهم این مغایر با صحبت شما بود که می‌فرمودید معمار باید به داخل و متن اجتماع برود و پرورش پیدا کند، کدام اجتماع؟ **مهندس آیت‌الله زاده شیرازی:** همان اجتماعی که در آن مشغول پرورش یافتن است.

مهندس چمران: نتیجه‌اش همان می‌شود که ما دیدیم.

شاید بحث مهمی باشد که داخل کدام اجتماع؟ **مهندس آیت‌الله زاده شیرازی:** بحث اجتماع اسلامی است.

مهندس چمران: باید دید چند درصد آن اجتماع اسلامی است. صد درصد اسلامی؟ پنجاه درصد؟ هشتاد درصد؟ اجتماع ما یا اجتماع گذشته ما مثلاً در زمان صفویه اسلامی بوده یا الان اسلامی است؟ اجتماعی که ما در گذشته داشتیم، مگر معماران به همین اجتماع پای نهاده‌اند؟ و آن چنه به وجود آوردند مگر خواست مردم نبوده است؟ **مهندس آیت‌الله زاده شیرازی:** عرض من آن وقت است که یک معمار بعنوان یک مسلمان حرکت می‌کند.

مهندس چمران: اینجاست که منتزع می‌شود، یعنی معمار بنوعی مثل فقیه می‌شود. فقیه در جامعه غیراسلامی هم فقیه است. یعنی چهارچوب احکامش را

می‌گیرد. اصول علم فقهانش را فدای خواست مردم نمی‌کند.

مهندس حجت: همان حالت انفعالی که شما برای یک معمار در نظر می‌گیرید، به یک معنای دیگر، من نمی‌خواهم بگویم که فقیه منفعل است. اما این به هر حال وجود دارد که می‌پرسند آقا! ما ناگزیر از این هستیم که به یک بلد کفر برویم و در آنجا که اصلاً ذبح اسلامی هم نمی‌شود و مسلمی هم وجود ندارد ناگزیر از آن هستیم و ضرورت بقای جامعه اسلامی حکم می‌کند که ما آنجا برویم. ببینید چقدر به فقیه عامل داده‌اند یعنی عواملی که روی تصمیم‌گیری فقیه مؤثر است. حالا ما می‌توانیم در آنجا ذبح غیراسلامی بخوریم یا نه؟ فقیه یک حکم صادر می‌کند. اما این حکم براساس آن ضرورت‌هایی است که وجود دارد یعنی فقیه براساس ضرورت‌هایی که وجود دارد جابه‌جا حکم می‌کند و از این جهت می‌گویم معمار براساس ضرورت‌هایی که هست حکم می‌کند، مثلاً می‌گویند اصلاً تیر آهن پیدانمی‌شود یا فقط تیر آهن پیدانمی‌شود. اصلاً بتون نیست یا فقط بتون هست. روابط اقتصادی جامعه این چنین است، تمام این مقررات را برایش وضع می‌کنند حالا می‌گویند در چنین شرایطی باز برای اینکه حرکت. حداقل تا آنجا که ممکن است. با اصول اسلامی منطبق باشد چکار باید کرد؟ من روی این اصرار



دارم که معماری که به درجه اجتهاد رسیده — یعنی مسلط است بر مجموعه چهارچوب شریعت معماری — اگر جز آن باشد هیچ راهی را نمی‌تواند نشان بدهد مثل اینکه آدم غیر مستعدی بخواهد حکم صادر کند، در این شرایط البته هر چه میلش بکشد حکم خواهد کرد، اما چه کسی فقیه یا مجتهد است؟ آن کسی که بر مجموعه خصوصیات حاکم بر یک شریعت آشنایی دارد و براساس آن چهارچوب حکم می‌کند. اگر ما معماری را تصور کنیم که با این چهارچوب آشناست می‌گویند ما حالا گرفتار شده‌ایم خانواده مسلمانانی هستیم که رفتیم در فلان شهر خارج زندگی کنیم و واقعاً هم می‌خواهیم که سبک معماری و زندگی‌مان هم نزدیک به اصول اعتقادی‌مان باشد. البته چیزی که آنجا برای ساخته شدن حکم می‌کند با آن چیزی که در اصفهان حکم می‌کند با همدیگر متفاوت است. ولی بر اصول و اساسی حکم می‌کند. من از این جهت معمار را با آن حکمی که در حقیقت مجتهد یا فقیه صادر می‌کند مقایسه می‌کنم.

مهندس شیرازی: ببینید! من باز عرض را تکرار می‌کنم. ولایت فقیه عام و شمول است، یعنی نظری که می‌دهد عام است. معمار اختصاصی نظر می‌دهد، چرا که یک متخصص معمار است. بعد هم در قالب آن چیزی که جامعه آن را پذیرفته ممکن است کمی تغییر بدهد حرکت معمار حرکتی جزئی است، نمی‌خواهد یک مرتبه یک نظام را به هم بزند چنین چیزی امکان ندارد چون ما نمی‌توانیم از یک معمار متوقع باشیم که نظام تکنولوژیکی مملکت را به هم بریزد. چنین چیزی امکان ندارد.

می‌تواند از امکانات تکنولوژیکی بهره بگیرد و چیزی بهتر را عرضه بدارد ولی نمی‌تواند به هم بریزد. دفعتاً معمار نمی‌تواند بگوید که از امروز شما از سوخت فسیلی استفاده نکنید من می‌گویم که حتماً این معماری شما بایستی زمینه‌های سوخت خورشیدی داشته باشد، چرا؟ برای اینکه اقتصاد تمام مملکت شما بر فرآورده‌های سوخت فسیلی است. معمار زمانی می‌تواند حرکت خود را انجام دهد که در آن جامعه این فکر پذیرفته شده باشد که این نحوه سوزاندن سرمایه‌های زیرزمینی صحیح نیست. بایستی حرکت را به این سو سوق داد باید

بزرگان ما این رأی را داده باشند، مردم پذیرفته باشند تا معمار بتواند حرکتی را در جهت صحیح‌تر انجام بدهد. یعنی صحیح پذیرفته شده باشد که این در جهت صحیح‌تر بتواند عملی را انجام دهد. یک معمار، می‌تواند در زمینه تخصص خود اجتهاد بکند، نه در زمینه‌ای که در تخصصش نیست. او اصلاً ولایت ندارد، که بتواند یک مرتبه همه چیز را به هم بزند. مثلاً استاد علی‌اکبر بنا، در نظام شاه‌عباسی تاحدی توانست چیزی بـ و جـ

بیاورد که خواسته‌های پیشرفته‌تری را عرضه کند ولی آن نظم مستبدانه این شخص را که نتوانست تغییر بدهد. بالأخره آن محور به وجود آمده و آن سیستم تحمیل شده را بافت شهر به وجود می‌آورد، برای اینکه نظام این را می‌خواهد، حالا اوس علی‌اکبر بنا چقدر می‌تواند کار کند؟ وی می‌تواند در محدوده بسیار تنگی کار کند. در این محدوده است که به او اجازه داده می‌شود، بیش از آن به او اجازه نخواهند داد.

مهندس حجت: شما می‌فرمایید که معمار فعال مایشاء نیست. در مثل مناقشه نیست. من نمی‌گویم که معمار فقیه است البته اگر فقیه در جامعه باشد می‌تواند حکم به دگرگونی جامعه بکند، اما من مثال می‌زنم که بین معمار و فقیه شباهت هست. از این جهت هم شباهت هست که براساس وضع جدیدی که در یک جامعه پیدا می‌شود همچنان که یک فقیه می‌تواند این شرایط جدید را ببیند و براساس اصولی اجتهاد بکند، معمار هم براساس اصول شریعت معماری می‌تواند اجتهاد کند. این امکان الآن برای ما وجود دارد که براساس مجموعه فرآورده‌هایی که در مدت این ۵۰ سال جدید آمده — و سنت بدی را هم به وجود آورده — براساس شریعت خودمان نگاه بکنیم و تکلیف این پدیده‌های جدید را که برایش اجتهاد معماری نشده روشن کنیم. اجتهاد معماری هم عبارت از این است که وقتی یک معمار گرفتار مطلبی است و وقتی گرفتارش نیست. مثل اجتهاد فقهی — با هم فرق می‌کند. یک موقعی است که شما می‌پرسید خوب الآن حکومت شاه حکومت نظامی کرده من تکلیفم چیست؟ یک موقع می‌گویید که الآن جامعه اسلامی هست و جنگ هم هست، حالا تکلیفم چیست؟ شما دو تکلیف در دو موضع دارید. معمار هم برای موقعی است که جامعه‌های الآن فقط آهن وارد می‌کنند، میل گرد ۱۲ وارد می‌کند، فقط به شما بتون می‌دهد. اصلاً ساروجی هم که می‌خواهید در جامعه ندارد، شما باز براساس شریعت به گونه‌ای حکم می‌کنید که تا آنجا که میسر و میسر است بر جهان بینی منطبق باشد. اگر فقیه آن موقع که حکومت نظامی بود به شما می‌گفت که الآن تکلیفتان این است که برای اینکه مسلمان باقی بمانید باید این کار را انجام بدهید، جایی به حداقل می‌رسد و جایی باز می‌شود و گسترش بیشتری می‌یابد. تکلیف ما الآن این است که این اجتهادهای عقبافتاده معماریمان را که مدتی ما امکان این را نداشتیم که در صحنه عمومی جامعه‌مان این اجتهادها را بکنیم، الآن به صورت یک خط روشن برای اینها تعیین تکلیف بکنیم. بر چه اساسی؟ براساس شریعت اسلامی‌مان، این چه زمان در معماریمان انعکاس می‌یابد؟ این است کار بزرگی که

باید در آینده انجام بشود. آن هم البته همانطور که همه عزیزان فرمودند تزکیه و تهذیب لازم دارد و مسلمان شدن ما را حتماً می‌خواهد، پرورش پیدا کردنمان را در جامعه می‌خواهد. آشنا بودن به آن اصول و ارزش‌گذاری بر این جواهراتی که گذشته ما به وجود آورده و فهمیدن و درک آنها را می‌خواهد، معمار اگر همه اینها را دست به دست هم بدهد، وسایل فراهم است، حال در صورتی که ما این اجتهادها را شروع نکنیم و پایه‌های این معماری جدید را پی افکنیم این فاصله را هم می‌شود پر کرد.

مهندس آیت‌الله زاده شیرازی: من فکر می‌کنم شرط اول و حرکتی که همه ما باید به سویش برویم، متشکل کردن حرکت کلی جامعه است. این خیلی اساسی است. دوم، آن وحدتی را که لازم است باید همه داشته باشیم. آن وحدتی که واقعاً همه به یک سو حرکت نکنند. این واگن‌ها روی ریل بیفتند و جهت را بیابند، آن وقت معمار می‌تواند در این جامعه اثر بگذارد، پزشک می‌تواند اثر بگذارد. نقاش می‌تواند اثر بگذارد، حتی تکنیسین و آن کسی که مشغول کار بر روی الکترونیک است می‌تواند اثر بگذارد. دیدگاه‌های آنکه تولید می‌کند تغییر می‌کند.

مهندس حجت: اکنون شما بعنوان یک جامعه‌شناس اظهار نظر می‌کنید، نه بعنوان یک معمار. **مهندس آیت‌الله زاده شیرازی:** عرض من این است که جامعهای که این شکل را پیدا نکرده به آن چیزی که شما می‌خواهید درست نکنید و عرضه دارید تف می‌کند مثلاً همین امروز بگوئید که من بررسی کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که این مصالح به درد این مملکت نمی‌خورد، کارخانه‌هایمان این‌گونه است، تو حرف بی خود می‌زنی، صرف نمی‌کند برو پی کارت. مشتری شما اساساً این مسائل را نمی‌پذیرد. من در سال ۱۳۴۶ خانهای در اصفهان ساختم، صاحبکار گفت داری برای من مسجد می‌سازی؟ و خانه را فروخت و گفت من مسجد نمی‌خواهم. می‌بینید که اصلاً آن حجاب را قبول نکرد. این تازه آدم روشنفکری بود. البته بعد آجر مد شد و گفت برای یک خانه آجری بساز البته وقتی که یک حرکت تصنعی در جامعه راه افتاد و جامعه آجر را پذیرفت.

مهندس حجت: آن حرکتی که راه افتاد و جامعه پذیرفت در اثر اصرار معماران امثال شما بود من نمی‌توانم این نکته را بپذیرم که معماری مطلقاً بی‌اثر است. شما هم این ادعا را نمی‌کنید. یعنی آن سلیقه جامعه که آجر را بالاخره پذیرفت از چه راهی اتفاق افتاد؟ از راه اصرار همین معمارها. چندتایی ساختند و اندک اندک مد شد. معماری البته نمی‌تواند بسکلی جامعه را تغییر بدهد ولی حداقل می‌تواند آرمانهایش را به جامعه بقبولاند، خصوصاً اگر راست بگوید.

مهندس آیت‌الله زاده شیرازی: من برای یک معمار به اندازه یک فرد مسلمان رسالت قائلم.

مهندس حجت: که یک نفری بتواند یک انقلاب اسلامی را پدید بیاورد؟

مهندس آیت‌الله زاده شیرازی: بله، بعنوان یک مسلمان او رسالتش را دارد. یک بعد دیگر بعد تخصصی است. آن هم برای خودش بحثی است. یعنی معمار الزاماً در حد نقش مسلمان بودنش نیست. این دو در کفه ترازو بالانس ایجاد خواهند کرد.

استاد پیرنیا: الآن که امکان و زمانش هست جلوگیری از کارهای بیهوده را باید اولویت ببخشند و این هم دست شماست. یک آپارتمانی روبروی خانه ما یک نفر خریده. الآن ۳ ماه است که مشغول قاب‌سازی با تحمل هزینه‌های هنگفت است. من عصبانی شدم، گفتم مرد حسابی این کارها چیست که راه انداخته‌ای؟ گفت: تو کی رفته‌ای دانشکده معماری؟ گفتم سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ گفت: برو بابا!

مهندس حجت: اتفاقاً اگر آن مطالبی را که در

سالهای ۱۸ و ۱۹ در دانشکده معماری می‌گفتند گوش کرده بودید الآن این حرفها را نمی‌گفتید این نمای خوش شما مربوط به ناله‌های خوش آن عزیزانی است که بسیارشان رفته‌اند و معدودشان مانده‌اند.

استاد پیرنیا: من استدعایی دارم که به خدمت یکی دوتن از علمای دین برسیم و از آنها تمنا کنیم که تمام چیزهایی که یک پیوندی با معماری دارد و از قرآن واحادیث - که خیلی زیاد است و دو سه تا کتاب می‌شود - اینها را آقایان جمع‌آوری کنند چون بسنده سواد این کار را ندارم.

ولی این باید کسی باشد در حد اساتید دینی‌مان یعنی بزرگوارانی که این کار جزو وظایف دینی‌شان هم هست. اینها باید در این باره بحث کنند و ببینند چه نتیجه‌ای می‌توانند بگیرند. مثلاً حضرت امیر در یکی از فتوحاتشان وارد خانه یکی از دوستانشان می‌شوند که زندگی نسبتاً خوبی هم داشته، می‌بینند که خانهای است به تناسب آن زمان. البته کاخ نبوده ولی خانه نسبتاً بزرگی بود. حضرت علی ع می‌فرمایند این چیست که تو ساخته‌ای؟ تو خیال می‌کنی تا دنیا دنیاست زنده‌ای؟ این درست است که یک نفر یک چینه نداشته باشد که در سایه‌اش استراحت کند و دیگری کاخی داشته باشد که برای تماشایش کلاه از سر آدمی بیفتد؟ این را هم بدان که هر خانهای که ارتفاعش از دو قد آدمی بلندتر باشد جایگاه شیاطین است.

ببینید که این سخنان گهربار چه اثری بر معماری ایران گذاشته است. شما بنگرید که در چهار شیوه بعد از اسلام، از مسجد گرفته تا یک خانه معمولی و حتی یک کلبه روستایی چگونه جلوی ارتفاعات را گرفته‌اند؟ در را به اندازه بلند قدترین آدم ایرانی ساختند، یعنی ۱/۸۷ سانتیمتر - برای اینکه سقف به بالا نرود - یعنی اینکه می‌گویند ما باید ببینیم آیا معماری اسلامی داریم یا نداریم؟ چطور بیشتر تمعداً و دروغین یک ساختمان را بالا می‌بردند؟ بیشترش چی‌سزی نیست مثل کارهایی که اطراف حرم حضرت رضاء کرده‌اند. بی‌خودی بالا می‌برند ولی مثلاً ستون مسجد فهرج طوزی است که آدمی وقتی از پهلویش عبور می‌کند، حساب کرده که این سرستونها که کمی پیش می‌آید روی شانه آدم است. به خودش اجازه نداده که کمی بالاتر برود، همان کاری که خود پیغمبر کرده بود، به اندازه‌ای که آدمی دستش را بلند کند تا به سقف برسد، بیشترش اصلاً معنی ندارد. همین فرمایش حضرت امیر چقدر اثر گذاشت؟ یا مثلاً استفاده از تکنولوژی پیشرفته و آثار خوبی که قدما داشتند، ما این کار را یک مقداری شروع کرده‌ایم.

مهندس حجت: فرمایشات شما یک اشکال دارد. چون این کار یک آدم ذوفن می‌خواهد یعنی هم از آن طرف اطلاع داشته باشد و هم از این طرف.

مهندس پیرنیا: آدمهایی هستند که می‌توانند این کار را انجام بدهند.

مهندس حجت: من تفسیر آقای منتظری را به شرحی که به نهج البلاغه می‌فرمودند می‌شنیدم. ایشان می‌فرمودند که یادم نیست تفسیریک آیه قرآن بود یا یکی از خطابه‌های نهج البلاغه؟ وقتی که راه‌ها گم شده بود، خداوند پیغمبرش را مثل منارهای قرارداد برای راهنمایی. حالا شما ببینید که خود همین مطلب چقدر جالب است. همین سخن بدون اینکه ایشان متوجه باشند که ارتباطی به معماری دارد، از فقه‌اللفظ این خطبه یاد کردند. مناره یعنی محل نور یعنی جایی که اگر روشن باشد، آدم راه گم کرده این را می‌تواند پیدا کند.

استاد پیرنیا: یعنی همان کاری که راهنما می‌کند. **مهندس حجت:** خود مناره، بعد بعنوان راهنما برای کسی که راه گم کرده است ساخته شد. وقتی در وسط شهر مناره می‌آید، کسی که واقعاً راه گم کرده و

گمگشته است - نه به مفهومی فیزیکی یعنی گمگشته باشد - برای این انسان راه گم کرده، مناری قرار داده‌اند که اگر تو بیایی و بروی زیر سایه این منار - یعنی داخل مسجد - راه را پیدا می‌کنی، بنابراین آن منار فرم فیزیکی همان مطلبی است که آنجا گفته شده، این را حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری این جور می‌فرمایند. اما ممکن است که ایشان به اینکه ما معماران می‌توانیم چقدر از این کلام فایده بگیریم و در معماریمان انعکاس پیدا کند - یا انعکاس پیدا کرده - توجه ذهنی نفرمایند. اگر اشاره‌ای به آن نکنیم، ایشان می‌توانند در این زمینه هم به ما توضیح بدهند. چون من در پی این مطلب بوده‌ام. گرفتاری که ما داریم این است که معمولاً علمای دین به این وجه از قضیه - یعنی اینکه چه مطلبی و کجا به کار معماری می‌آید - کم توجه کرده‌اند و کم در نظرشان هست. ما هم که از طرفی، اندکی متوجه این قضایا هستیم، آن طرف قضیه را نمی‌دانیم. اگر می‌شد یک جمع‌ی تشکیل بشود که اینها از این طرف و آنها از آن طرف یک مجموعه مطالب را گردآورده و کنار هم بحث بکنند خیلی خوب می‌شد. یک نکته را من می‌خواهم اینجا عرض بکنم برای اینکه ممکن است از کلام من سوء تعبیر بشود، آن نکته این است که عرض من در مورد معماری اسلامی این است که برای اینکه یک مطلبی اطلاق اسلامی بدان بشود، ما یک وجه لازم داریم. مثلاً می‌گویند تقدم در سلام یک امر اسلامی است. این یا حدیثی یا روایتی یا آیه قرآنی داریم که می‌توان این کلام را به کار گرفت و الا اینکه اگر آدمی در لیوان سرگشاد آب بخورد کار خوبی است، اگر به این بگوییم اسلامی، پس وجه انتسابش به اسلام کدام است؟

بحث من این است که آیا وجهی وجود دارد یا اینکه آیه‌ای یا حدیثی هست که انتساب این عمل را به اسلام روشن کند یا نه؟ البته فقط وجه انتسابش می‌تواند این باشد که هر عمل خوبی اسلامی است و هر عمل بدی غیر اسلامی، کسه این کلی است و نمی‌توان از آن بعنوان قاعده یاد کرد.

استاد پیرنیا: معماری اسلامی با معماری مسلمان زمین تا آسمان فرق دارد. تمام دنیا می‌گویند هنر اسلامی ولی در آن هم افراط و تفریط می‌بینید. هم کار بیهوده شد، هم مردمدار نیست ولی در عین حال شاهکار هنر اسلامی هم هست. یعنی در تمام دنیا مشهور شده، این مطلب، با معماری اسلامی که روح اسلامی داشته باشد متفاوت است. این کار هم کار امثال بنده نیست که در تفسیرها و احادیث بگردیم. اینها با علمایی است که سروکارشان با این مباحث است و یک عمر با این‌گونه مسائل زندگی کرده‌اند.

مهندس آیت‌الله زاده شیرازی: چنین کسی نباید معمار هم باشد.

استاد پیرنیا: چنین کسی نداریم. **مهندس آیت‌الله زاده شیرازی:** اگر نباشد گرفتارتان می‌کند.

استاد پیرنیا: ولی می‌توان کار اباذر را کرد که نه معمار بود و نه کارگزار ولی زمان عثمان که مادیات رونق گرفت آمدند مسجد مدینه را سفید کنند، قیام کرد و با داد و فریاد گفت:

فردا در خانه‌ات را هم سفید می‌کنی و رنگ می‌زنی. این پولها به مردم تعلق دارد و تو نمی‌توانی چنین کاری بکنی. اقل از اینها جلوگیری کنیم. واقعاً اگر کسی می‌خواهد در خانه‌اش مثلاً فرنگی‌سازی بکند الآن جامعه معمارها بر شهرداری فشار بیاورند و بگویند که نگذارید مردم چنین کارهایی بکنند. پول جامعه است و نباید حرام شود.

این کارها را می‌شود حتی بدون اینکه کنفرانس یا سمیناری تشکیل بدهند انجام داد، کارهایی که مسلماً غلط است.

مهندس حجت: ما اگر بگوییم که اول یک جامعه با حجاب بوجود آمد تا این امکان برای معمار پیش آمد تا برای آن خانواده‌هایی که اعتقاد به حجاب داشتند معماری محبوب را به وجود بیاورد، من می‌گویم این نوعی اصالت دادن به جامعه است، یعنی فرد کاملاً تابع جامعه است

از یک طرف هم اگر بگوییم که معمار این امکان را دارد که تمام روابط اجتماعی را به هم بزند، غلو کرده‌ایم و این حرف درستی نیست، اما اینجا می‌خواهم این نکته بگویم که در یک جامعه انقلابی و اسلامی اگر این دو کلمه را کنار هم ببینیم از یک فرد معمار انقلابی مسلمان این انتظار می‌رود که در جامعه‌ای که می‌خواهد انقلاب انجام بشود در حقیقت رسالت با سردمداران انقلاب است یعنی آن کسانی که مفاهیم انقلاب را خوب می‌فهمند. ما اگر معمار انقلابی مسلمان باشیم باید مقدار زیادی از روابط جامعه را بعنوان فرد انقلابی مسلمان تغییر بدهیم البته امکان اینکه تمام روابط اجتماعی را به هم بریزیم نیست. الان من فکر می‌کنم که در ارتباط با فرمایش استاد پیرنیا، آقای مهندس شیرازی شاید بگویند که خوب ما هم گفتیم که این کار را نکنید آیا واقعاً در جامعه مقبول می‌افتد؟ اگر که شهرداری هم این قوانین را قبول کرد مردم با چه اگراهی با آن مواجه می‌شوند؟ چون مردم به همان قضا یا عادت کرده‌اند البته این که ما چیزی را در جامعه وضع بکنیم که تمام جامعه در مقابلش انعکاس داشته باشد آن هم در مباحثات و در مسائلی که برای مردم مباح است، یعنی امر شرعی نیست و می‌گوید من میل دارم خانام را این‌گونه بسازم، در مباحثات نمی‌توان به مردم فشار آورد، من می‌گویم که وظیفه معمار انقلابی مسلمان این است که سردمدار و پیشرو باشد و سنتهای حسنه را در محدوده‌ای که امکان پیدا می‌کند ایجاد کند. همین که این حرکت را شروع کرد طبیعتاً جامعه از او تبعیت خواهد کرد، خصوصاً که در جامعه ما این تواناییهای بالقوه وجود دارد، ما باید کاری کنیم که اینها را به فعل در بیاوریم.

من فکر می‌کنم اگر ما بعنوان معمار انقلابی مسلمان رسالت خودمان را خوب بفهمیم و فکر نکنیم که اول همه روابط سیاسی، اقتصادی جامعه باید تغییر پیدا کند آن موقع ما قهرماً این کار را انجام می‌دهیم.

مهندس چمران: سهم معمار در اینجا به چه اندازه است؟

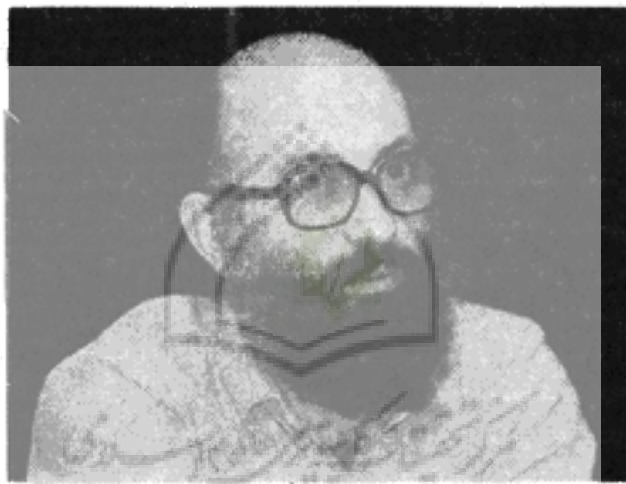
مهندس حجت: معمار نه می‌تواند تمام روابط اجتماعی را منقلب کند و نه می‌تواند کاملاً تابع جامعه باشد. خصوصاً در یک جامعه انقلابی معمار این وظیفه را دارد که تمام آن آرمانهای اسلامی را با جسارت در جامعه مطرح کند و جامعه هم از آن تبعیت کند، این را من بعنوان جمع‌بندی عرض کردم.

کیهان فرهنگی: ضمن صحبت مباحثی مطرح شد در این باره که اصولاً ما معماری اسلامی داریم یا معماری دوران اسلامی، نظر شما در این خصوص چیست؟

مهندس چمران: باز این بحث بسیار مفصلی است ما بدون شکفته اسلامی داریم، فقهی که مربوط به اسلام است و جزیی از اسلام است و لایتنفک از اسلام است و لسی معلوم نیست که بتوانیم بگوییم معماری اسلامی هم داریم یا خیر. شاید بتوانیم بگوییم معماری دوران اسلامی داریم که نشأت گرفته از روح اسلام و زندگی مسلمانان و مردم مسلمان است و اصول اسلامی در آنها رعایت شده است اصولی مثل جلوگیری از اسراف و تبذیر، جلوگیری از عدم رعایت آن تناسب غیر انسانی و کوچک و خرد شمردن بعضی مسائل اقتصادی و انسانی و روانی و نظایر اینها، یعنی آنچه که در اسلام واجب شمرده شده که در ساختمان رعایت بشود.

زندگی انسان در یک معماری اسلامی باید رعایت گردد و آنچه تحریم شده، باید کنار گذاشته شود و اجرا نشود. بنابراین یک چنین معماری اگر بوجود بیاید، مربوط می‌شود به دوران معماری اسلامی و مسلمانان که در هر اقلیمی و در هر مملکتی مطابق با شرایط اقلیمی و آب و هوایی و سایر امکانات خودش می‌تواند مستغیر باشد همانطور که ما الان چهار مکتب معماری اسلامی می‌شناسیم و داریم ولی معماری اسلامی ایران همان معماری سنتی ماست که معماری خاصی است و برترین و برگزیده‌ترین این معماریها می‌باشد.

اما اینکه این معماری، معماری اسلامی است یا معماری دوران اسلامی، شاید زیاد هم فرق نکند و لازم و ضروری نباشد که روی این لغتها بحث بکنیم آنچه که مد نظر هست، آن نوع معماری است که نشأت گرفته از روح اسلام و تعالیم عالیة اسلامی باشد و در آن دوری گرفته باشیم از آن محرمات و آن به اصطلاح مسائلی که می‌بایست در اسلام از آنها دور باشیم. مسائل بخصوص روانی، انسانی. اما چگونگی و نحوه انتقال مبانی این معماری به معماری نوین، یعنی مبانی معماری سنتی ما به معماری نوین، بحثی است بسیار مشکل و طولانی و از حد و حوصله بنده هم خارج است و شاید بحثی باشد که بشود سالها در یک مدرسه معماری مطرح کرد، که ما چگونه معماری سنتی خودمان را به



مهندس چمران

معماری نوین تبدیل بکنیم و این بحث باید بطور اصولی و آکادمیک و بسیار روشن، مطالعه و بررسی شود که دیگران چه کرده‌اند و ما چه کرده‌ایم؟ تحلیل و بررسی دقیقی باید از آن به عمل بیاید. آنچه که مسلم است این است که ما در شرایط کنونی نمی‌توانیم کلیه بناهای ساختمانی و معماری خودمان را همانند همان شیوه‌های سنتی قدیم خودمان با همان مصالح، با همان امکانات و با همان اشل و اندازه و تناسب و در همان مقیاسها و بخصوص با همان سرعت بسازیم. ازدیاد جمعیت و نیاز به سرعت در صنعت ساختمان و ساختمان‌سازی، تنوع مصالح و سایر مسائلی که در ساختن یک بنا و در معماری مطرح هست، همه اینها سبب می‌شود که ما نتوانیم این کار را بکنیم و عملاً همه کس این کار را نمی‌کند مگر اینکه بخواهیم یک بنایی نمونه، موزه مانندی همانند آن ساختمانهای قدیمی بسازیم و دقیقاً همان اصول را با همان مثلاً دیوارها و ستونها، با همان ضخامت و با کمک گرفتن از همان شیوه‌های اجرکاری و سقفهای بزرگ و گنبد و نظایر آنها را با همان سیستم کپی کنیم و بسازیم. با شرایط امروزه ما، اگر هم بتوانیم چنین بنایی بسازیم، یک ساختمان موزه مانند هست و یا یک بنای یادبود می‌تواند باشد ولی در تمام سطح مملکت اگر بخواهیم این‌گونه کار بکنیم، عملی و امکان‌پذیر نیست و مطابق زندگی و شرایط خاص این زمان هم نیست. بنابراین بایستی آن اصولی که در معماری سنتی ما معماری سنتی اسلامی، ایرانی ما وجود داشته و مطابقت کامل و تام و بسیار عجیب و ارزندمای با شرایط زمانی و مکانی ما، با شرایط و اعتقادات مذهبی و سنتهای ما و آن

خصوصیات روحی ایرانی ما و زندگی اجتماعی ما داشته است، این اصول را بگیریم و با استفاده از تکنیک و صنعت جدید ساختمان‌سازی و متناسب با شرایط اقلیمی ساختمانهایی را بسازیم که آن اصول در آنها رعایت شده باشد. آن فضا و جو را در آن اصول می‌توانیم بیابیم نه اینکه عیناً بخواهیم شبیه آن را کپی بکنیم و نظیرش را به وجود بیاوریم. اگر بخواهیم چنین کنیم، نه از نظر اقتصادی برای ما صرف می‌کند و نه امکان ساخت در همه نقاط مملکت وجود دارد.

کیهان فرهنگی: جناب عالی در باره این اصول چه نظریه‌ای دارید؟

مهندس چمران: در معماری سنتی ما، یا معماری اسلامی، ایرانی ما، اولین اصلی که هست، رعایت اصول انسانی است. احترام به انسان - بعنوان یک موجودی که می‌خواهد از این ساختمانها استفاده بکند و ارزشمندترین و بهترین نوع استفاده را هم بکند - این به اصطلاح رعایت اصول انسانی از اساسی‌ترین اصولی است که بایستی از معماری سنتی ما بگیریم و در معماری امروز که نمی‌دانم اسمش را باید معماری مدرن بگذاریم یا نه، به کار ببریم در تاریخ معماری و تاریخ هنر، معماری روز و مدرن و نظایر اینها، مکتبهای جداگانه‌ای دارد. به هر حال آن اصلی که در معماری امروز باید رعایت بکنیم، خواه در معماری یک ساختمان مسکونی کوچک یا یک شهر بزرگ و وسیع، همان احترام به انسان بعنوان موجودی که خداوند خلق کرده و به این موجود احترام گذاشته و حتی او را احسن الخالقین نامیده و به او بالیده است و اینکه اصول انسانی رعایت بشود و مثل یک جامعه حیوانی فکر نشود چون در بعضی مکاتب ممکن است این‌گونه فکر بکنند. جوامع انسانی را هم مثل جوامع حیوانی مورد مطالعه قرار بدهند و فرمولها را از داخل آن دربیاورند و براساس آن فرمولها، مسائل و مبانی زندگی را بریزند و توی آن چهارچوبها حرکت بکنند در حالی که انسان موجودی است که دارای روح و روان است و دارای معناست و این روح و روان و معنا چیز است که به هر تعبیری که بخواهیم بگوییم، وجه تمایزی است بین ما و حیوان، بنابراین نمی‌توانیم به آن گونه با انسان برخورد بکنیم. این اصول باید رعایت بشود و مدنظر قرار بگیرد. نکته‌ای که بایستی اشاره بشود این است که منظور من طرح مسئله آسایش ظاهری و فیزیکی نیست. به وجود آوردن تنبلی و کاستن از حرکت و تحرک و این‌گونه مسائل مطرح نیست چون در معماری سنتی ما هم این مورد نظر نبوده و برعکس، انسان را وادار به حرکت می‌کرده است انسان را در یک محیط کوچک محبوس نمی‌کرده و حرکت را از او نمی‌گرفته است.

ایجاد تحرک یکی از همان اصول معماری است. احترام به اصول انسانی که در معماری ما وجود داشته است - به این معنی است که انسان مرکز پرگار بنا باشد. بنا برای او و استفاده او و سهولت زندگی او به وجود آمده باشد در عین اینکه از تن‌پروری و تنبلی جلوگیری کرده باشد. مسئله دیگر یا چیزی که می‌بایستی در این انتقال مورد نظر قرار بگیرد، رعایت سنتهای ملی و مذهبی است. ما مسائل مذهبی داریم که می‌توانیم در ساختمانها و معماری خودمان اینها را دقیقاً رعایت بکنیم و ملحوظ بداریم و همچنین می‌توانیم از آنها صرف‌نظر بکنیم. یک معماری بی‌حجاب و بی‌پرده و آزاد می‌توانیم داشته باشیم - که متأسفانه از غرب یا جاهای دیگر شروع شد و در این سالهای اخیر به کشور ما هم وارد شد - و این رفتاری عجیبی است که می‌بینید برای ما در زندگی داخلیمان به وجود آورده است که یا باید با کمال بی‌بند و باری و زشتی و پلیدی زندگی بکنیم و یا اگر بخواهیم یک زندگی درونی و اندرونی و پوشیده و محبوب برای خودمان داشته باشیم، مجبوریم که از چیزهای دیگر تصنیف و مصنوعی استفاده بکنیم تا خودمان را داخل آنها محفوظ بداریم. این یک نمونه

بود مسائل و نمونه‌های دیگری هم هست. مثلاً ما در معماری سنتی‌مان یک زندگی خانوادگی دسته‌جمعی داشتیم که این از روحیه و رعایت اصول معماری سرچشمه گرفته است و این اصول اسلامی-مذهبی در کلیه شرایط می‌تواند مفید باشد. سنتی و مذهبی هر دو بایستی این اصول را بگیریم و دوباره رعایت بکنیم. به هر حال کلیه اصولی که در آن معماری سنتی ما- از نظر ملی و مذهبی ارزشمند است، ملی که می‌گوییم گوئیم، منظوم سنتی است یعنی مناسب با شرایط اقلیمی خاص هر منطقه، مثلاً در شمال ایران فضاهای آزاد و بازتری داشتند و در یزد و نقاط کویری فضاهای بسته‌تری داشتند که فرار از شن‌های روان و گرمای شدید و سرمای شبها و تنوع درجه حرارت و... و نظایر اینها آن را ایجاب می‌کرده است. باید در تکنیک معماری امروز هم مطرح شود. به هر حال اینها سنتی شده بود که ما اگر بخواهیم سنتها را زیر پا بگذاریم، در انتقال به معماری امروز مطمئناً موفق نخواهیم بود.

کیهان فرهنگی: در این میان نقش اصول تکنیکی ساختمانهای گذشته چه بوده است؟

مهندس چمران: در ساختمانهای سنتی ما تکنیک نقش اساسی داشته، استحکام بنا، رعایت تکنیک ساختمان که معماران قدیم ما واقعاً به آن واقف بودند و مصالح را خیلی عالی و خوب می‌شناختند و هر مصالح خاصی را در جای خودش و متناسب با خودش به کار می‌بردند و دقیقاً در همانجایی که می‌بایست به کار می‌بردند. اگر قرار بود چوب به کار ببرند چوب به کار می‌بردند اگر می‌دیدند جایی چوب را موربانه می‌خورد از چیز دیگری استفاده می‌کردند که موربانه نمی‌تواند بخورد. آجر بوده، گل بوده، خشت خام بوده، گچ بوده، کاشی بوده و معماران قدیم ما که واقعاً اعجوبه‌هایی بودند، متناسب با شرایط اقلیمی از این وسایل و مصالح استفاده می‌کردند و ساختمانی را دقیقاً با اصول هندسی و ریاضی بسیار دقیق طراحی می‌کردند. معماران امروز ما بخصوص دانشجویان و کسانی که در این زمینه مطالعه می‌کنند، می‌نشینند مدت‌ها فکر می‌کنند تا بتوانند این اصول را تازه کشف بکنند و بفهمند که معماران قدیم چگونه خط یک قوس اسلامی یا ایرانی یا یک گنبد را روی زمین ترسیم می‌کردند، چگونه اصطلاح

نقطه‌یابی می‌کردند؟ چگونه آن را به فضا منتقل می‌کردند؟ این حجمهای کاسه‌بندیها یا یزدی‌بندیها و نظایر اینها را و یا رسمی‌سازی را چگونه ترسیم می‌کردند و چگونه آن را در حجم منتقل می‌کردند و می‌ساختند؟ به هر حال بطور کلی تکنیک ساختمان و آن اصولش که مبتنی است بر استحکام و دوام و استفاده صحیح از مصالح که در معماری سنتی ما بوده در معماری امروز ما هم باید جایی داشته باشد. اگر جایی قرار است ما از آن استفاده بکنیم جایی از بتن، سیمان و آجر باید بکنیم ولی این جاها باید دقیقاً حساب شده و با معماری و شرایط اقلیمی ما متناسب باشد. اگر جایی نیاز به کاربرد آهن نیست، یا با شرایط اقلیمی ما نمی‌خواند یا از نظر اقتصادی مشکلاتی به وجود می‌آورد نباید این کار را بکنیم اگر کردیم، معماری خوبی را به وجود نیاوردیم و براساس اصول معماری سنتی‌مان حرکت نکرده‌ایم. ساختمانهایی که بازار یا جنگل آهن هستند، متأسفانه مبتنی بر اصول معماری ما نمی‌توانند باشند مسئله دیگر نیازهای متعادل جامعه اسلامی ماست. در یک زمانی، در جوامع سنتی یا جوامع گذشته ما هر فردی، هر خانواده‌ای، هر شهری، حتی نیاز به یک سلسله ساختمانها و بناها داشت و معمار آن روز براساس آن نیازها آن چیزها را می‌ساخت. حالا ما باید ببینیم امروز به چه مقیاسی و به چه اندازه‌ای به چه ساختمانهایی و به چه چیزهایی نیاز داریم آیا در جامعه اسلامی ما نیاز به این داریم که مثلاً

کاخهای خیلی وسیع سر به فلک کشیده و اطاقهای بسیار وسیع غیرانسانی ساخته بشود؟ که خوب جریانی بود حرکت بسیار غلطی بود که در سالهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی شروع شده بود. این حرکت شامل اسراف و تبذیر کردنهای بی‌حد و حصر بود هر کس برای اینکه خودش را نشان بدهد، حجمهای بزرگ را می‌ساخت و به نمایش می‌گذاشت.

بعنوان مثال، من خودم در جایی دیدم که به خاطر اینکه تقارنی را در ساختمان حفظ بکنند- که تقارنی بی‌معنی هم بود- آن طرف اتاق خواب بود و این طرف حمامی درست به اندازه اتاق خواب ساخته بودند که بزرگترین وان را هم اگر گوشه آن می‌گذاشتند. باز آدم احساس می‌کرد که یک بچه پشم را آن گوشه تنها رها کرده‌اند. اندازه این حمام ۵ X ۶ یا ۶ X ۸ متر مربع بود.

در این فضای بزرگ که هم‌ماش هم از سنگ مرمر سفید- به اصطلاح- تزیین شده بود آدم احساس غریبگی و غیر انسانی می‌کرد حالا این یک مثال و نمونه بود ولی می‌خواهم بگویم که نیازهای جامعه اسلامی ما امروز باید طوری باشد که اگر چیزی می‌خواهیم بسازیم، دقیقاً مبتنی باشد بر اصول اسلامی. جامعه انقلابی اسلامی ما هم به آن نیاز داشته باشد. ما در جامعه امروزمان براساس تفکرات رعایت اصول تعادل و عدل و حق در اجتماع و جلوگیری از اسراف و جلوگیری از عدم تعادل اجتماعی، نیازی به آن کاخهای تشریفاتی نداریم. و این نوع ساختمانها هم مطمئناً ساختمانی نخواهد بود که مطابق معماری امروز ما و باب سلیقه ما باشد و دنبال معماری سنتی و اسلامی ما باشد ما باید رعایت این‌گونه مسائل را دقیقاً بکنیم.

اینهایی که بعضی خانها و شاهان برای خودشان می‌ساختند، معماری مردمی نبوده چیزهایی بود برای خودشان که شاید نمونه همان تجاوزگریها و سلطه‌طلبی‌های خودشان بوده است. اصل دیگری که به آن اشاره کردم فرار و دوری از اسراف و تبذیر است که بازشکی در این نیست که ما معماریمان را باید به گونه‌ای طراحی بکنیم که هر چه بیشتر از اسراف و تبذیر بردور باشد حتی یک آجر را نباید بی‌جا مصرف کنیم. اگر دیدیم چیزی به زیبایی ساختمان کمک می‌کند، آن را رعایت کنیم، آن را به کار ببریم ولی بجاه بدون جهت نباید چیزی را به کار ببریم، چه ارزان قیمت باشد و چه گران قیمت، و این از اصول اسلامی انتقالی ماست معماری سنتی ما این اصل را رعایت کرده و بخوبی هم رعایت کرده است اسراف و تبذیر در ساختمانهای اصیل معماری اسلامی در هیچ جا وجود ندارد. همه چیزش اساسی و درست است و هیچ چیزی را بی‌جا به کار نبرده و اسراف هم نکرده است. گفتم مگر در مواردی خاص که آنها هم مسائل و چیزهایی بوده که به دستور عده‌ای که خودشان زیاد به این اصول معتقد نبودند یا اطلاع نداشتند، انجام شده است. موضوع دیگری که باید در این انتقال از معماری سنتی به معماری جدید امروز و معماری مطابق نیاز جامعه کنونی‌مان مدنظر قرار بگیرد، فرار از تقلید و مدبرستی و مدگرایی است که متأسفانه در سالهای گذشته رایج شده بود.

نه تنها در معماری بلکه در همه چیز زندگی‌مان. و معماری هم که شالوده و بنای بسیاری از ارتباطات داخلی و خارجی اجتماع ما را طراحی می‌کرد، در این مسیر سهم بسزایی را در به وجود آوردن این روحیه مدبرستی و تقلید کردن و مدگرایی داشت. یعنی ما وقتی خانهای را به گونه‌ای طراحی می‌کنیم که هیچ فردی در داخل خانه آسایش و آرامش ندارد، آن حجاب داخلی خودش را ندارد، یک حالت بی‌بند و باری به وجود می‌آید. در چنین خانهای و در چنین محیطی پروراندن بچه‌هایی براساس اصول صحیح اعتقادی اسلامی اگر امکان داشته باشد هم آسان نیست. در

معماری ما، سطوح باز و آزادی به وجود آمده بود و اینها سبب شده بود که اصول اخلاقی ما هم مقداری درهم بریزد. در ساختمانهای اجتماعی، در مدرسه، در اداره، در جای دیگری که می‌بایستی ما زندگی‌های خاصی رداشته باشیم، براساس سنتهایمان و براساس اعتقاداتمان، وقتی ما معماری را آوردیم که پشت پا به آن اصول می‌زند و آنها را در هم می‌ریزد، مطمئناً کسانی هم که آنجا زندگی می‌کنند، آن شرایط و آن سنتها را در هم خواهند ریخت یا برایشان مشکل است که یک زندگانی راحت و صحیحی را داشته باشند و می‌بینیم که به همین دلیل در گریه‌های روانی و ناراحتی‌های عصبی شدت می‌گیرند، به خاطر این تضادی که بین اعتقادات و سنتهای ما و بین آنجایی که می‌خواهیم زندگی بکنیم. به وجود می‌آید. اگر در غرب چیزی مد شد، اگر در نقطه دیگری چیزی سمبل شد، هیچ دلیلی وجود ندارد که ما هم بلافاصله چشم بسته تقلید کورکورانه بکنیم و شیوه‌های آنها را در اینجا پیاده بکنیم. معماری سنتی ما معماری اسلامی ما خود پایه‌گذار و آغازگر یک شیوه بسیار جالب و اصیل و ارزشمند معماریست که نظیرش در تاریخ وجود ندارد یا کم نظیر است. و در این شیوه معمار ایرانی، حتی اگر تکنیکی یافنی یا نقشی از جای دیگری خواسته وارد ایران بکند، آن را با سنتها و بنا شرایط اقلیمی - تا آنجایی که می‌توانسته- تطبیق می‌داد، و بعد استفاده می‌کرده است. و آنجایی که می‌بینید زور پول دارها چربیده و مثلاً یک طرحی، به ایران آمده است، هماهنگی با روحیه ما ندارد. یک تقلید بی‌جاست که ارزش و اعتبار هنر ما و همه چیزها را از بین می‌برد چون یک تقلید صرف و کورکورانه بوده که هماهنگی با سایر اصول و موازین هنری ما و معماری ما نداشته است دقیقاً در معماری هم بدین گونه است اگر ما بخواهیم آنچه دیگران کرده‌اند، آن طراحی و روابطی که در پلنهای معماری در هر جا دارند، ما هم بگیریم و کورکورانه تقلید کنیم بدون اینکه شرایطی را که برشمردم در نظر بگیریم.

و بخواهیم هر چیزی که انجام شد و در هر شرایطی که ایجاد شد، ما هم براساس آنها حرکت بکنیم، به یک معماری که مطابق سلیقه خاص و معماری سنتی اسلامی و ایرانی ما باشد، مطمئناً نخواهیم رسید. معماری اسلامی و بخصوص ایرانی مادارای هویت خاص خودش هست و ما هم مسلمانها و ایرانیها بخصوص دارای هویت خاص خودمان هستیم و این هویت از دست دادن، یعنی پشت پا زدن به ارزشها و روحیه گرفتن از آنها یعنی غرق در دیگران شدن و محو و نابود شدن است. و اسلام چنین مکتبی نیست بلکه می‌خواهد مسلمانها خودشان باشند، روی پای خودشان و به دنبال مکتب خودشان حرکت بکنند، بنابراین ما باید آن اصول مکتبی اسلامی را رعایت بکنیم، که اصولاً بر این مبتنی است که ما ساختمان و معماریمان هم مطابق شرایط خاص زندگی خودمان باشد، اسراف و تبذیر در آن نباشد، تقلید کورکورانه نباشد، نیازهایمان را برطرف بکنند، دارای استحکام و دوام باشد با احکام و قوانین و مقرراتی که باید در این زمینه وجود داشته باشد، هماهنگی داشته باشد به هر حال همه اینها را باید رعایت بکنید تا بتوانیم در یک فضای مناسب زندگی خودمان و روحیات خودمان زندگی بکنیم و فضایی را به وجود بیاوریم که آنجا راحت باشیم یا باحالات روحانی و درونی ما هماهنگی داشته باشد و اگر بخواهیم تقلید بکنیم و آنچه که دیگران کردند، چشم بسته انجام بدهیم، مطمئناً شرایط را رعایت نکرده‌ایم و همانطور که گفتم دچار سرگردانی و گیجی و ابهام خواهیم بود.

کیهان فرهنگی: باتشکر از استاد پیرنیا و دیگر اساتید، امیدواریم صاحب نظران نیز نظرات خود را برای ما ارسال نمایند.